

# آفتاب کاران

نشریه ی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی

دانشگاه شریف

شماره یک، سال اول

اردیبهشت 1386

## به جای سرمقاله

کیوان امیری الیاسی

شرایط پیرامونی ما بیش از آن که ممکن است به نظر رسد در چند ساله ی اخیر حاد شده است. از سویی مبارزات اجتماعی شتاب بیشتری به خود گرفته اند و از سویی دیگر مناقشه ی اسلام سیاسی و سرمایه داری جهانی در خاورمیانه و ایران به مرحله ی حساسی رسیده است. اگر در سال 83 پس از کارزار گسترده برای آزادی محمود صالحی مساله ی سازمان یابی و تشکل های طبقه ی کارگر وارد مرحله ی تازه ای شد و در جریان اعتصاب سندیکای شرکت واحد اعتلا یافت، در روزهای پایانی سال 85 جنبش معلمان ضرورت مبارزه ی سراسری را به عینیتی تحقق یافته تبدیل کرد. این در حالی است که از هم اکنون به نظر می رسد تحت نام " اتحاد ملی و انسجام اسلامی " و با توجیه شرایط ویژه با اعتراضات اجتماعی و به خصوص مبارزات جنبش کارگری مقابله خواهد شد. تحدید آزادی ها نتیجه ی بلافصل این شرایط ویژه خواهد بود. از سویی دیگر تعیین تکلیف نهایی اسلام سیاسی با سرمایه ی جهانی به سرنوشت مناقشه ی ایران با آمریکا و متحدانش گره خورده است. با شمارش معکوس کوتاه شدن فاصله ی قطعنامه های شورای امنیت از 90 روز به 60 روز و نیز برقراری تحریم های اقتصادی از یک سو و اعلام غنی سازی در مقیاس صنعتی و رسیدن به نقطه ی بدون بازگشت در طرف دیگر؛ به نقاط حساس و کلیدی این مناقشه نزدیک شده ایم. تعیین تکلیف اسلام سیاسی و سرمایه ی جهانی در ایران اگرچه فرصتی استثنایی برای عرض اندام چپ کارگری است

اما از سوی دیگر ممکن است به جدي تر شدن تهدید آمریکا به اتخاذ مواضع غیرکارگري (اگرچه رادیکال) از سوی نیروهاي چپ منجر شود. نشریه ي دانشجویي تلنگر در آخرین شماره ي خود از انتظار بي صبرانه ي لیبرال ها از واکنش چپ سوسیال دموکراتیک (بخوانید فرمیسم با سوسیالیسم بورژوايي) نسبت به چپ رادیکال خبر مي دهد. این در حالی است که تحریف سنت چپ کارگري ایران عملا مي رود تا تاریخ گرانبهائي شکل گيري اش را رسماً به رادیکالیسم غیر کارگري چپ سنتي ایران تحویل دهد. در چنین شرایطی یک شیفت طبقاتي، یک عزم جدي براي مقابله با عقبگرد از دستاوردهاي چپ کارگري ایران و آموزه هاي انقلاب 57 بیش از هر زمان دیگری ضروري به نظر مي رسد. لیبرال ها قطعاً شوکه خواهند شد که چپ کارگري سر بلند کند و نقد کوبنده تري (نسبت به رادیکالیسم غیر کارگري) از بنیان هاي لیبرالیسم ارائه دهد. در این شرایط چپ کارگري باید در دو جبهه ي مهم جدال کند. از یک سو باید در برابر فرمیسم صف آرائي کند و از سوی دیگر باید در برابر رادیکالیسم غیر کارگري - که مي خواهد چپ را به فرقه اي درخود و براي خود تبدیل کند - قدم علم کند. آفتاب کاران در چنین فضايي و در جهت تقویت چپ کارگري ایران فعالیت مي کند. آفتابکاران فارغ از احساسات ساده اندیشانه ي وحدت طلبی نه تنها با هر جریان پرو آمریکا و بورژوايي مرزبندی عيني خواهد کرد بلکه در پراتیک اش تفاوت خود را با فرقه ي رادیکالیسم غیر کارگري نشان مي دهد. براي آفتاب کاران صورت بزک کرده ي این جریانات هیچ تفاوتی با همدیگر نخواهد داشت.

در شرایطی که فقط یک فیلم اخراجي ها حدود 10 میلیون ایرانی و قطعاً سهم قابل توجهي از طبقه ي کارگر مي بینند، زمانی که کتاب هاي هري پاتر و عرفان پائولو کوئیلو، سرخ پوستي و هزار و یک فرقه ي عرفاني دیگر میلیون ها مخاطب دارند، زمانی که فضاي اینترنت را پورنوگرافي يا فالگیری اینترنتی تصرف مي کند و در مقیاس کوچک تر نوشته هاي منحن ابراهیم نبوي، عبدالکریم سروش، مهدي بازرگان، محمد قوچانی و... هزاران خواننده دارند دغدغه ي فرقه ي رادیکال غیرکارگري حفظ خلوص فکري در مقایسه با چپ ترین جریانات مجاور است. براي رادیکالیسم غیرکارگري مارکسیسم یک تئوري براي حفظ انسجام و سرخط نگاهداشتن حواریون و پیروان اش در یک فرقه ي در خود و براي خود است. شالوده ي جدال تئوریک و قلمي رادیکال غیر طبقاتي در یک کلام مذهبي است. نزد رادیکالیسم غیرکارگري جدال قلمي و نظري درباره ي "مارکس واقعا چه مي گفت" مستقل از مبارزه ي اجتماعي رونق دارد. در واقع این موضوع منعکس کننده مخاطببيني است که گرایشات غیر کارگري براي تئوري مارکس ایجاد کرده اند. روشنفکر بورژوا از این جدل ها یک حرفه ساخته و این حرفه برایش جذابیت دارد. اما چپ کارگري سراغ نقد دیدگاه هايي مي رود که نقش مهمي در

شکل دهی به ذهنیت طبقه ی کارگر دارند. برای چپ کارگری مبارزه ی فکری صورتی از مبارزه ی طبقاتی است. بنابراین چپ کارگری همانطور که به طور عینی و در عرصه ی پراتیک علیه بورژوازی قد علم می کند به جدال با آن افکار و مکاتبی می پردازد که ذهنیت میلیون ها انسان را می سازند. دنیای چپ کارگری خیلی بزرگتر از دنیای فرقه ی رادیکالیسم غیرطبقاتی است.

چپ کارگری از انزوای رادیکالیسم غیرکارگری در دوره ی معاصر چه در ایران و چه در مقیاس جهانی شروع می کند. چپ کارگری یکی از دلایل اصلی این موضوع را در دوری گرفتن از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و عدم توجه به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر می داند. مساله ی رابطه ی انقلاب کارگری با اصلاحات و با مبارزه ی جاری اقتصادی طبقه ی کارگر مساله ای است که سوسیالیسم و کمونیسم تاکنونی در برابرش شکست خورده است. از یک سو رفرمیست ها به مبارزه ی اقتصادی و مبارزه برای رفرم بها داده اند و آرمان و امر انقلاب کارگری را از دستور کارشان خارج کرده اند. در مقابل رادیکالیسم غیر کارگری چپ رادیکال که با شعار "سرمایه داری قادر به اصلاحات نیست" به میدان آمده و به نقد رفرمیسم پرداخته، از مبارزه اقتصادی جاری طبقه ی کارگر جدا شده و کانون فعالیت اش را روشنفکران جامعه قرار داده است. نزد رادیکالیسم غیرطبقاتی (چه در سطح نظری و چه در سطح پراتیک عملی) مبارزه برای اصلاحات کفر است. اما تمام انقلابیگری رادیکالیسم غیرکارگری تحمیل اصلاحات اقتصادی و اداری و فرهنگی به بورژوازی بوده است. این فرقه عادت کرده است که در تمام صحنه ها و فرصت های عملی برای پیکار با مناسبات بورژوایی و گره خوردن به مبارزات جاری طبقه ی کارگر، مساله را زیر میکروسکوپ بگذارد و مثلاً اثبات کند این برخورد رادیکال نیست. بدین ترتیب اعضای فرقه آسوده اند که ضمن حفظ پرستیژ رادیکال خود مشغول مبارزه اند. اما در دنیای واقع پراتیک این افراد چیزی غیر از دست و پا زدن در شبکه ی در هم تنیده ای از مناسبات درونی یک محفل نیست. پاسیفیسم به ظاهر رادیکال، از پایه های انقلابی نمایی این فرقه است. برای چپ کارگری مبارزه ی اقتصادی کارگر و تلاش دائمی برای بهبود اوضاع طبقه ی کارگر از طریق تحمیل اصلاحات سیاسی و اقتصادی به بورژوازی جزء جدایی ناپذیر مبارزه ی کارگری است. اما در عین حال چپ کارگری جنبشی است که انقلاب کارگری را هم اکنون ممکن می داند و در دستور کارش قرار می دهد. چپ کارگری در مبارزه ی هر روزه اش به دنبال هر بهبودی در اوضاع زندگی کارگران و بالا رفتن حرمت انسانی کارگران و زحمتکشان است. چپ کارگری برای گشایش سیاسی و فرهنگی که مبارزه اش را تسهیل کند قاطعانه مبارزه می کند. در یک کلام چپ کارگری از یک سو از هر فرصتی برای قیام علیه حکومت های بورژوایی استفاده می کند، حکومت کارگری می خواهد و قصد اشتراکی کردن کل وسائل تولید را دارد و از سوی دیگر

افزایش حداقل دستمزد کارگران، پائین آمدن سن بازنشستگی کارگران، کاهش تعداد ساعات کار در هفته، بیمه ی بیکاری و .... مسائل محوری اش هستند. هدف اصلی چپ کارگری "به جلو سوق دادن کل جنبش طبقاتی" در تمام مراحل است.

نزد اعضای فرقه ی رادیکالیسم غیرکارگری هیچ سوالی وجود ندارد. جواب همه چیز را مارکسیست های کلاسیک یا رهبران فرقه داده اند. این فرقه در شرایط جهان امروز پاسخی ندارد چرا که اصلا سوالی ندارد. دائم مجبور است حرف های کلی بزند و ژست مبارزه به خودش بگیرد. روش شناسی این فرقه منحط و غیر دیالکتیکی است چرا که چیزی را که باید اثبات می کرد فرض می گیرد. اما نزد چپ کارگری سوال های بی شماری وجود دارد. چپ کارگری در جریان مبارزه ی هر روزه اش به دنبال پاسخ های مشخص برای این مسائل مشخص می گردد. اتفاقا مردم عادی کسانی که هیچ ادعایی ندارند چند قدم جلوتر از این فرقه حرکت می کنند. برای این ها حرف های تکراری و کسالت آور این آدم مالیخولیایی هیچ جذابیتی ندارد. فرقه ی رادیکالیسم غیرطبقاتی جزیره ی خوش آب و هوایی برای خودش ساخته است. ساکنان جزیره نباید بدانند که در دنیای بیرونی چه طوفانی برپاست. فرقه خودش را درگیر مسائل جدید و مبارزات واقعی طبقه ی کارگر نمی کند، انسجام درونی فرقه باید حفظ بشود. فقط می ماند انتشار نشریات اش و عضوگیری برای گسترش. رشد این فرقه سربازخانه ای است. فرقه به آدم هایی احتیاج دارد که سوال نپرسند، شک نکنند در عوض به فرقه و رهبران فرقه ایمان بیاورند. آماده ی انجام وظایف محوله باشند. فرقه به آدم هایی که می خواهند در جریان مبارزه پیشرفت کنند نیاز ندارد اگر کسی از دنیای بیرون از جزیره خبر آورد تا خواب راحت آدم های جزیره را برهم بزند فرقه به آدم هایی احتیاج دارد تا با شمشیر تکفیر و تقبیح به منتقد پاسخ دهند و در عوض به بساط متعفن تملق متقابل تن دهند تا در نهایت مناسک بیعت با رهبران فرقه را به جا آورند. فرمول فرقه ساده است هتک حرمت انسانی منتقدین برای جشن گرفتن عادت به زندگی در مناسبات درون سازمانی! اعضای فرقه نفی باید دگم و انتزاعی باشند. فرقه باید نظریات مارکسیست های کلاسیک و رهبران فرقه را به آیات آسمانی و فرمول های تغییر ناپذیر تبدیل کند. چپ کارگری اما خواستار نفی دگماتیسم و بازگشت به جوهر انقلابی و دیالکتیکی مارکسیسم است. نفی دگماتیسم نفی چپ مذهبی(اما به ظاهر غیرمذهبی) است. دگماتیسم شور و شوق، جواز اخلاقی و مکمل پر ابهت سکتاریسم، ذهنی گری و جدایی کامل تئوری و عمل است.

برای چپ کارگری برابری بی قید و شرط زن و مرد مساله ی واقعا مهمی است چرا که می داند در حال مبارزه با سرمایه داری مردسالار است و رهایی جامعه در گرو رهایی زنان است. برای چپ

کارگری مساله ي برابر ي زن و مرد در کنار سازمان يابي طبقه ي کارگر و تقويت صداي سوم در مناقشه ي اسلام سياسي و سرمايه داري جهاني محوري ترين خواست هاست.

درست بر عكس فرقه ي رادیکالیسم غيرکارگري که براي اعضايش پيروزي را حتمي تصوير کرده است (پيروزي براي اعضاي فرقه همیشه در یک قدمي است) تا با اين شيوه به تهيج اعضايش پردازد و از ريزش آن ها جلوگیری کند براي چپ کارگري پيروزي به هيچ وجه حتمي نيست. نزد چپ کارگري شکست هم محتمل است، اين پراتيک انسان هاست که نتيجه را مشخص مي کند. اگر مبارزه دو سوي شکست و پيروزي نداشته باشد نام مبارزه شايسته اش نيست. چپ کارگري به تهيج اعضايش نيازي ندارد چرا که اين کار را متعلق به سنت هاي غيرکارگري مي داند، اعضاي اين سنت ها حق انتخاب دارند، ايستادن و مبارزه کردن يا رفتن و قيد مبارزه را زدن. اما آن ها که در صف چپ کارگري مي ايستند چاره اي جز مبارزه ندارند چون چيزي براي از دست دادن ندارند. چپ غيرکارگري نياز به فدائي دارد براي همين پيروزي را نزديک تصوير مي کند تا اعضايش به خيال خودشان با فدائي گري فرقه را به پيروزي نزديک کنند. اما چپ کارگري براي حرمت انساني همراهنش احترام قائل است. چپ کارگري از همراهنش ايتار نمي خواهد. چپ کارگري یک فرقه نيست که عضوگيري کند، همراهان چپ کارگري آدمهاي واقعي با همه ي احساسات واقعي و متنوع شان هستند. زندگي چند بعدي دارند، کار مي کنند، درس مي خوانند، تفريح مي کنند و .... یک بعد از زندگي شان هم جنگيدن در جبهه ي چپ کارگري است. چپ کارگري انرژي اي مي خواهد که با علاقه در جهت رهايي انسان صرف شود. چپ کارگري براي همراهنش توضيح مي دهد که اميدوارست در یک مبارزه ي متحد پيروز شوند. اين مساله براي چپ کارگري حياتي است که اگر پيروز نشدند گروهی از مايوس شدگان و شکست خوردگان بجا نگذارد. چپ کارگري قصد به تباهي کشيدن زندگي آدم ها را به بهانه ي مبارزه ندارد به همين دليل همراهان چپ کارگري نيازي به فدائي گري رياضت يا دستور شنوي ندارند.

آفتابکاران همانطور که توضيح داده شد در جهت تقويت چپ کارگري فعاليت مي کند. در شماره هاي آتي به شکل عيني تمايز خود را با رفرميست ها و فرقه ي رادیکالیسم غيرطبقاتي نشان مي دهد و در مقاله هاي مفصل تري به تبیین اين اختلافات مي پردازد. امر ما اجتماعي کردن چپ است و به همين دليل به مسائل مشخص پيرامون خودمان توجه ویژه اي داريم. دست تمام کسانی را که به فردايي آزاد و برابر و جهاني بهتر مي انديشند به گرمي مي فشاريم.

## سرمایه داری بی بدیل نیست!!!

### سروش ثابت

تحمل غم های بزرگی که امید می پندارد پایانی ندارد- بخشودن خطاهایی تاریک تر از مرگ یا شب عملیات در برابر قدرتی که قادر مطلق می نماید- عشق ورزیدن و تاب آوردن؛ امیدوار ماندن تا آنگاه که امید از ویرانه های خویشتن آن چه را در اندیشه دارد، بیافریند... شلی، پرومته ی از بندرسته

"5000 نفر در روز، در جهان بر اثر حوادث کار می میرند" 85 درصد ثروت امروز جهان در دست 20 درصد انسانهاست" "دو میلیارد فقیر در جهان وجود دارد که 1 200 000 000 تن از آنها در فقر مطلق می زیند" و "طبق آمار صندوق بین المللی پول، با صرف هزینه ی 40-70 میلیارد دلار در سال، در جهان کودکی گرسنه نخواهد ماند، در حالی که هزینه ی ارتش آمریکا در عراق، سالانه 200 میلیارد دلار است".

این ها تنها مشتی آمار و ارقام کمی، در کنار و هم سطح با انبوه اخبار دیگری از جنایات وحشیانه ی عاملان سرمایه داری، تا خبر راه رفتن مردی روی دماغ اش - که از رسانه ها این جهان بی همتای مدرنمان ( این اوج اعتلای توانمندی های نوع بشر! ) ، با هدف باز تولید خود انگیخته ی وضع موجود و نفوذ گسترده تر در زوایای تا به امروز بکر روان "توده ها" فضا را اشباع می کند، نیست. این آمار و اخبار، پیش از آنکه که در هزار توهایی "شناسایی" پیچیده، علمی و عقلانی ذهن ما (که سرمایه داری به رایگان بر ما عرضه نموده است!) قرار گیرند، طعنه ای است بس تلخ و دردناک به وجود انسان - به انسان! نمودی است از مهارت گیسختگی سرمایه، از سلطه این آفریده ی انسان بر ژرفنای وجود وی. از تضادها و گسست های سیاه روز افزون.

... آری و زندگی همچنان ادامه دارد، آهسته، پیوسته چرا که آدمی خود را ناتوان از ایجاد تغییرات بنیادی می پندارد، چرا که سرمایه افراد انسانی را به واحدهای مجزا تقسیم کرده، وظیفه ی خطیر حفاظت از حصار انزوایشان را به عهده دارد! چرا که سرمایه داری با هوشیاری اش کوشیده، هر آوای وحدتی را در نطفه خفه کند چرا که وحدت گام نخست رهایی است، رهایی از بند سرمایه. سرمایه داری ضرورت نیست- استثمار ضرورت نیست. قوانین امروز جهان ابدی و بلا تغییر نیستند. سرمایه داری بی بدیل نیست.

انقلاب روسیه انقلابی سوسیالیستی بود، اما مبارزه ی مرگ و زندگی بر سر رشد و تکامل بخشیدن به این جامعه ی جنینی پسا انقلابی و حفاظت از آن، موجب پدید آمدن شکاف و فاصله ی سلسله مراتبی میان رهبران و مردم شد، که در قالب یک نظام جدید طبقات آنتاگونیستی که خود را بازتولید می کرد، جمع یافت. این جامعه سرمایه داری نبود، اما سوسیالیستی نیز نبود؛ چرا که دولت به جای پیشی گرفتن مسیر اضمحلال تدریجی، روز به روز به دامنه ی نفوذ و قدرتش افزود، به جای اقتصاد سوسیالیستی و مالکیت اجتماعی برنامه ریزی متمرکز و مالکیت دولتی برقرار شده، به عوض کاهش گسست میان فرد و جامعه، نظام توتالیتر استالینیستی، بر حوزه ی شخصی و اجتماعی حاکم شد و در نهایت به جای از میان رفتن طبقات، طبقه ی جدیدی از حاکمان و فن سالاران پدید آمد.

از دیگر سو، مارکسیسم در مائوئیسم بدل به استراتژی توسعه ی مناطق عقب مانده و ما قبل صنعت شد. تحلیل مارکسیستی قدرت و جامعه های خود را به تجویز اخلاقی داد، نبرد طبقاتی جای خود را به نبرد میان فقرا و اغنیاء و تضاد طبقاتی جای خود را به تضاد شهر و روستا داد.

لذا در شوروی و چین، انقلاب دیگر ناشی از تکامل صنعتی و اجتماعی نبود، بلکه عکس آن رخ داد. سوسیالیسم استالینیستی، به جای آنکه از خود بیگانگی ناشی از تقسیم کار را بردارد، تقسیم کار را تشدید که به جای نتیجه ی تحول صنعتی تبدیل به مقدمه ی آن شد. آنچه در این قرن به کشورهای موسوم به سوسیالیستی گذشت سوسیالیسم نبود، گرچه تاریخ این قرن به خوبی توانست، روشنی بخش برخی زوایای مبهم اندیشه ی مارکسیستی شود و به ما نشان دهد که عامل و علت اشتباهات و فجایعی چون تصفیه های استالینیستی زنده به گور کردن اندیشمندان راستین انقلابی، گرسنگی و فقر را به تساوی قسمت کردن، ادغام فرد در جامعه، رشد هولناک دستگاه های بوروکراسی، انقلاب های وارداتی، اقتصاد دستوری و دیکتاتوری بر نیازها و نیز طرح سوسیالیسم در یک کشور (و در همین احوال، چرخش به سمت سرمایه داری) را نباید صرفاً به توطئه های امپریالیسم و وجود عناصر اپورتونیست جنبش چپ نسبت داد. سرمایه داری بی بدیل نیست.

گرچه فروپاشی شوروی بدل به بزرگترین ابزار تبلیغاتی حافظان وضع موجود و نظریه پردازان سرمایه شد تا امکان طرح هر بدیلی برای نظام کنونی را به ریشخند گیرند، امروز بدیل سرمایه داری از مجرای جنبش های پیشرویی که ناگزیر و به طور روزافزون در اثر بحران های درونی سرمایه داری در گوشه گوشه ی جهان پا می گیرند و به رهبری رادیکال ترین این جنبش ها، یعنی جنبش کارگری شکل می گیرد. جنبش های زنان، حفظ محیط زیست، جنبش های ضد جنگ و ...

اندیشه ی مارکس هنوز زنده است. فلسفه ی پراکسیس، روش دیالکتیکی، تحلیل بت وارگی کالا و از خودبیگانگی سوسیالیسم مارکس به عنوان یک برنامه ی عمل سیاسی، معنای دموکراتیزه کردن سراسری جهان است.

چهره ی سرمایه داری امروزه تغییر یافته اما همچنان و شاید بیش از گذشته آبتن بحران است. امروزه ما شاهد گسترش روزافزون بازار جهانی، انحصارات شرکتهای چند ملیتی، پیدایش فعالیت های جدیدی بر ضد نظام دولت رفاهی و تحولات (جزئاً) دموکراتیک اقتصادی، رشد عدم اشتغال و تنزل سطح زندگی هستیم.

دریدا می گوید: "به جای خواندن سرود آرمانی شدن دموکراسی لیبرال و بازار سرمایه داری در جنبش رسیدن پایان تاریخ، و به جای تجلیل از «پایان ایدئولوژی ها» و پایان سخنان رهایی بخش، هیچ گاه از این بداهت عظیم غافل نباشیم، هیچ گاه چون امروز در تاریخ کره ی زمین و عمر بشر خشونت، نابرابری، طرد، گرسنگی و بنابراین ستم اقتصادی، این همه از افراد بشر را فرا نگرفته بوده است. هیچ گاه در روی زمین این همه مرد و زن و کودک برده نبوده اند، گرسنه نبوده اند و کشته نشده اند."

در اعلام نتایج نظرسنجی BBC در سال 1999 و تعیین بزرگترین اندیشمند هزاره دوم، کارل مارکس مقام اول را به خود اختصاص داد و آلبرت انیشتین دوم شد. "دیگر اندیشمندان برگزیده شامل ایمانوئل کانت، رنه دکارت و استیفن مارکینگ بودند.

\*\*\*

## زنان و موانع و مشکلات آن ها در دستیابی به حقوق خویش

### حسین بابایی

«اولین ستم طبقاتی مقارن است با ستم جنس مذکر بر مونث.» ( انگلس، منشا خانواده )

از زمان درازی که از پیدایش انسان بر روی کره زمین می گذرد، بعید نمی نماید اگر بگوییم که تاریخ در اکثر این مدت شاهد ستم و تبعیض جنسیتی علیه زنان بوده است. این ستم و تبعیض را هم اکنون نیز می توان در جامعه ی بشری به ویژه در کشورهای جهان سوم چون ایران مشاهده کرد. مسلماً فرصت ریشه یابی دقیق ستم جنسیتی در این نوشتار وجود ندارد، لذا به طرح بحثی مقدماتی در این مورد خواهیم پرداخت. قطعاً شناخت بهتری از موانع تحقق خواست های انسانی زنان در ایران،

به مبارزه برای رهایی زنان کمک خواهد کرد. بهتر است در ابتدا این سؤال کلی مطرح شود که مشکلات زنان در جامعه ایران ریشه در چه دارد؟ در پاسخ به این پرسش اعتقاد نویسنده بر آن است که این مشکلات از علل و ریشه های متعددی سرچشمه میگیرند که در زیر به پاره ای از این ریشه ها می پردازیم.

### 1- مناسبات سرمایه دارانه حاکم بر جامعه

ما معتقدیم که این عامل از اصلی ترین ریشه های تبعیض در جامعه به ویژه علیه زنان است. عواملی چون تغییر جنسیتی اعتیاد، گسترش فحشا، مشکلات روزافزون زنان مهاجر، زنانه شدن فقر بین افراد شاغل و ... در جامعه، از سویی بیانگر تحقیر، فقر و بیعدالتی علیه زنان و از سویی دیگر نشاندهنده نتایج اجتماعی سیاستهای سرمایه دارانه ی حاکم میباشد.

اگر کار زنان چه در عرصه خانه و خانواده و چه در اجتماع و تولید اقتصادی را در نظر بگیریم؛ بین دو سوم تا سه چهارم کار انجام شده در مقیاس جهانی را زنان انجام می دهند. در واقع اکثر زنان در یک روز، به اندازه دو روز کار می کنند. 45 درصد مواد غذایی جهان را آنان تامین می کنند. این در حالی است که زنان فقط 15 تا 20 درصد دستمزدها را به خود اختصاص می دهند. زنان نیروی کار ارزان به شمار می روند و قسمت عمده کار آنان از جمله خانه داری، بزرگ کردن بچه، مراقبت از افراد پیر و مریض خانواده را رایگان انجام می دهند. تنها 33 درصد کار انجام شده توسط زنان شامل دستمزد می شود. تفاوت دستمزد زنان در مقایسه با مردان هنوز در سراسر جهان پابرجاست.

جدا سازی جنسیتی مشاغل یکی از مهم ترین ویژگی های بازار کار است که گستره آن بر همه مناطق دنیا، همه سطوح اقتصادی، همه نظام های سیاسی، شرایط فرهنگی و مذهبی و اجتماعی مختلف را در بر می گیرد. دلایل نابرابری جنسیتی در بازار کار متعدددند. تفکر غالب نسبت به توانایی بیشتر مردان، تصویری که زنان نسبت به مسولیت خانوادگی و خانه داری دارند و همچنین عدم خود باوری زنان باعث کم رنگ شدن حضور آنها در عرصه های مدیریتی شده است. به عقیده بسیاری زایمان، تربیت فرزندان و دیگر مسولیت های خانوادگی در کار زنان خلل ایجاد می کند. زنان معمولاً در بخش های پرستاری و آموزش، که در آنها دستمزد نسبتاً پایین است احتمال استخدام بیشتری دارند. تقریباً 4/5 میلیون نفر در سراسر جهان در مناطق آزاد تجاری کار می کنند که 90 درصد آنها زن هستند. در این مناطق آزاد تجاری که در آسیا، آمریکا و آفریقا وجود دارند معمولاً کارگران برای شرکت های چند ملیتی کار می کنند که از شرایط کاری بسیار نامناسبی برخوردار هستند، از جمله ساعات کاری نامنظم، کمی دستمزد، محرومیت از بیمه های بهداشتی و درمانی، و عدم حمایت های قانونی. حق انتخاب شغل برای زنان محدود است و آنها اغلب به طور نیمه وقت و یا در منازل بدون داشتن امنیت شغلی، و یا در بخش خدمات بدون امکانات رفاهی کار می کنند.

اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان) از کشورهای متروپل با حاکمیت دموکراسی بورژوازی گرفته تا کشورهای پیرامونی و استبداد زده (از زنان در جامعه به عنوان نیروی کار ارزان در صنایع استفاده می کنند تا بتواند از طرفی سود بیشتری را نصیب خود کنند و از طرف دیگر در مواقعی که با بحران هایی که ساخته و محصول همین مناسبات سرمایه داری است، روبرو شدند - از جمله اعتراضات و اعتصابات وسیع کارگری و یا به وجود آمدن عدم هماهنگی بین تولید و ظرفیت بازارهای موجود - از همین نیروی کار ارزان استفاده کرده و بر این بحران ها فائق آیند. به عبارت دیگر زنان به عنوان نیروی کار ذخیره، همیشه در اختیار سرمایه دار هستند تا آن ها را با دستمزد کمتر وارد چرخه ی تولید کند.

در واقع مارکس، به درستی می-گفت سرمایه-داری برای آن که نگذارد کارگران توان مطالبه دستمزدی بالاتر و شرایط کاری بهتر را پیدا کنند از يك ارتش ذخیره کار بهره می-گیرد. هر وقت تقاضا برای نیروی کار آن-قدر زیاد بود که احتمال بالا رفتن دستمزدها را پیش می-آورد کارفرماها به این ارتش ذخیره روی می-آورند تا کارگران تازه نفسی را وارد بازار کار کنند و در مقابل همه مطالبات کارگران موجود بایستند. کارگران بیکار و زنان و کودکان کار این نیروی ذخیره را تشکیل می-دهند. در چنین وضعیتی عملاً مردان و زنان کارگر دارای منافع متفاوتی می شوند که آن ها را رودرروی یکدیگر قرار می دهد. (شکاف در طبقه ی کارگر)

کار خانگی مساله ایست که باید به صورت کاملاً ریشه ای مورد توجه قرار گیرد. 25 تا 40 درصد ثروت ایجاد شده در کشورهای صنعتی راکار بی مزد خانگی در بر می گیرد. این کار با ارائه ی خدمات رایگان که بسیاری از جمعیت شاغل به آن ها وابسته است بقیه ی اقتصاد را تقویت می کند. به عبارت دیگر کار بی مزد زنان در مراقبت از نیروی کار و پرورش نسل بعدی کارگران به سرمایه داری سود می رساند و برای بقای آن ضرورت دارد. این سرمایه داری است که در اصل از کار بی مزد زنان سود می برد، اگرچه یکایک مردان نیز تا اندازه ای بهره مند می شوند.

حتا زنانی که در بیرون از خانه مشغول فعالیت اقتصادی هستند، شرایط مساوی با مردان ندارند و در مجموع موقعیتی حاشیه ای در بازار کار جهانی دارند. دو سوم افراد بی سواد دنیا و 70 درصد فقیرترین مردم جهان را زنان تشکیل می دهند، و تنها 1 درصد دارایی های جهان متعلق به زنان و آن هم طبقه ای که بسیار معدودند، است.

دقیقا به همین دلیل است که ما معتقد به مرزبندی در تمامی مبارزات خود برای دستیابی به آزادی و برابری، با تمامی جریانات لیبرال هستیم. ما نمی توانیم از زنان سرمایه دار انتظار داشته باشیم که از ظرفیت طبقاتی ماهیت خویش عدول کنند. زنان کارگر نمی توانند در راه کسب حقوق انسانی خودشان بر پشتیبانی زنان سرمایه دار امید ببندند. تضاد طبقاتی مانع پیوند زنان کارگر با افق

بورژوازی در جنبش زنان می شود. زنان کارگر باید کاملاً آگاه باشند که کسب حقوق انسانی نمی تواند با معیارهایی چون مبارزه زنان علیه مردان و بدون در نظر گرفتن اختلاف فاحش طبقاتی انجام گیرد. بلکه فقط با مبارزه طبقاتی تمام استثمارشدگان بدون در نظر گرفتن اختلاف جنسیت و علیه تمام استثمارگران بدون در نظر گرفتن اختلافات جنسیتی انجام یابد.

تاریخ گذشته و حال به درستی به ما می آموزد که مالکیت خصوصی آخرین و اساسی ترین عامل پیدایش برتری اجتماعی مرد نسبت به زن است. پیدائی و تثبیت مالکیت خصوصی سبب گردید که زن و کودک، چون بردگان، در مالکیت مرد قرار گیرند. و با پدید آمدن جامعه طبقاتی، تحقیر اجتماعی زن در خانواده و زندگی اجتماعی پدیدار شد. اگرچه مردسالاری از سرمایه داری قدیمی تر است ولی با گسترش سرمایه داری ابعاد جدیدتری پیدا کرده است. این اندیشه که نقش طبیعی زن کار خانگی یعنی مادر و همسر بودن است تا اندازه ای از نظرات پیشا سرمایه داری درباره ی جایگاه زنان ناشی شده اما علت گسترش آن همخوانی بیشترش با وضعیت جدید بود. بر پایه ی چنین دیدگاهی است که مبارزات اجتماعی زنان در همان قدم اول به مبارزات کارگران گره می خورد و باید در سطوح متفاوت بین المللی مورد توجه و اهمیت قرار گیرد.

## 2- باورهای مردسالارانه در جامعه

از دیگر عوامل بسیار مهم به ویژه در کشوری چون ایران میتوان به وجود باورهای مردسالارانه در جامعه و نیز اذهان بسیاری از مردان و متأسفانه زنان جامعه اشاره کرد. بر پایه ی همین نگاه مردسالار است که خانواده نهادی مقدسی و کانونی گرم برای پرورش کودکان فرض شده و خشونت خانگی علیه زنان و کودکان در نظر گرفته نمی شود. بر پایه ی همین نگاه مردسالار است که مدام تکرار می شود "چه بسیار زنانی که از دامنشان چه بزرگ مردانی برخاستند!" و به همین سادگی شخصیت زن در چارچوب مادری خلاصه می شود. و این چنین است که زنان برای موفق شدن هیچ فرصتی مستقل از مردان در اختیار ندارند. زن بودن زن هیچ اصلتی ندارد. بر پایه ی همین باورهای مردسالار است که به جای رابطه ی جنسی برابر رابطه ی فاعل و مفعولی تعریف می شود. بر پایه ی همین باورهای مردسالار است که تجاوز شوهر به زن هرگز مورد توجه قرار نمی گیرد. و بر پایه ی همین موهومات، قربانیان تجاوز عوامل تحریک کننده محسوب می شوند. و سرانجام بر پایه ی همین باورهاست که روسپیگری به مثابه یک گناه نابخشودنی تلقی می شود. فقر اقتصادی و فرهنگی که به روسپیگری می انجامد هرگز مورد توجه جدی قرار نمی گیرد.

از آنجایی که برخی از این باورها خود بازخوردی از یک واقعیت مادی در جامعه فعلی چون برتری مردان بر زنان در صفتی که بتواند ما را مجاب به برتری حقوقی مرد بر زن کند، نیست، میتوان اینگونه نتیجه گرفت و با صراحت نیز عنوان کرد که وجود این باورها و یا حداقل پایداری آنها در

مناسبات اجتماعی کشوری چون ایران، ناشی از خواست و رای مستقیم حاکمیت مردسالار در این کشور است. مناسبات مردسالارانه که در ارتباطی تنگاتنگ با مناسبات سرمایه داری که در بالا به آن اشاره شد و نیز عامل مذهب که به آن اشاره خواهیم کرد، است، جامعه انسانی را به دو دسته مرد و زن تقسیم میکند و تمامی رفتارهای متعارف و هنجارهای اجتماعی را طوری چیدمان میکند که تماماً بیانگر تابعیت بی چون و چرای جنس ضعیف، زن، از جنس قوی، مرد، باشد. در این مناسبات دختران در خانه پدری همواره باید مطیع اوامر پدر و در نبود او برادر- هر چند که از لحاظ سنی از وی بسیار هم کوچکتر باشد - باشند و پس از ازدواج نیز این وظیفه خطیر را همسری غیور و ناموس پرست به عهده میگیرد و اینگونه یک زن از تمامی آزادی های شخصی و اجتماعی اش محروم میشود.

### 3- مذهب و مناسبات متکی بر تبعیت محض

اگرچه جدا کردن این عامل از عامل دوم در مواردی به دشواری ممکن می شود ولی بدلیل اهمیت بسیار زیاد آن به عنوان فاکتوری جدا، از ریشه های مشکلات زنان در جامعه ایران بر شمرده می شود. در جامعه استبداد زده ای چون جامعه ایران شاهد تسلط بی چون و چرای طبقات فرادست بر طبقات فرودست و نیز تسلط اسلام سیاسی بر تمام شئونات زندگی هستیم. باورهای سنتی و مذهبی حاکم بر فضای اجتماعی و سیاسی ایران به بازتولید این مناسبات کمک می کند.

این فضا به نوعی تبعیت را بین زن و مرد در خانواده و همچنین محیط جامعه بازتولید می کند. زنان در این روابط به کالایی تبدیل میشوند که طی مراسمی به اسم ازدواج به تابعیت مرد در می آیند. این زنان حق کار به طور طبیعی ندارند و در مقابل تمام حقوقی که از آنها سلب می شود از جمله کفالت فرزندان، کار آزاد، حق طلاق، آزادی در روابط اجتماعی و همچنین آزادی پوشش و نیز قائل شدن حقوقی کذایی برای مردان چون حق تمکین و چند همسری، مبلغی دریافت میکنند تحت عنوان نفقه و ... ما انتخاب را به وجدان آگاه و آزاد مخاطبان خود واگذار می کنیم. این ازدواج است یا نوعی خود فروشی رسمی در غالبی مذهبی؟!

زنان در این قیود و حصارهای متعصبانه، مردسالارانه و قیم مآبانه که ریشه در باورهایی مذهبی دارند، هیچ گونه فرصتی برای شناخت استعدادهای خود پیدا نمی کنند و از آنجا که هیچ گونه حقی برای کار آزاد و کسب درآمد به طور شخصی ندارند، به موجودی کاملاً وابسته به مرد تبدیل می شوند و از همین جاست که متأسفانه همان گونه که اشاره کردیم بسیاری از خود زنان نیز به نوعی با این شرایط کنار آمده اند و آن را طبیعی می بینند. نویسنده بر این اعتقاد است که این معضل اجتماعی ریشه در عدم وجود آلترناتیوی رادیکال و مطرح، که مصرانه به دنبال خواست های آنان و احقاق حقوق زنان و نیز تمامی اقشار تحت یوغ ستم و تبعیض باشد، دارد.

البته نکته ای که در اینجا حائز اهمیت بسیار زیادی است، رابطه بین مذهب به عنوان ایدئولوژی حاکم و مناسبات سرمایه دارانه است. این رابطه را می توان از دو دیدگاه مورد بررسی قرار داد که در زیر به آنها اشاره می کنیم.

از طرفی مذهب در اکثر قریب به اتفاق کشورهای پیرامونی و حتی در بسیاری از کشورهای با حاکمیت دموکراسی به عنوان عاملی در دست حاکمیت که خود نماینده طبقه حاکم است، در جهت فرافکنی و سرپوش گذاردن بر تضادهای متعارض موجود در جامعه عمل می کند. طبقه حاکم میکوشد تا با تزریق یک آگاهی کاذب به توده ها و طبقات فرودست، سرپوشی بگذارد بر اختلافات و تضادهای طبقاتی. حال آنکه این اختلافات طبقاتی خود بازخوردی از مادیت جامعه و مردمی است که خود در این مناسبات به کالایی تبدیل شده اند و با آگاهی های متافیزیکی نمی توان فاصله بین آنچه هست و آنچه وانمود می شود که هست، را پر کرد.

تأثیر این مورد به طور خاص در مسأله زنان نیز مشهود است. سرمایه داری حاکم با توسل به عواملی متافیزیکی و موهوم چون مذهب، ملیت، جنسیت و ... سعی بر آن دارد که ماهیتی کاذب را در مردم از طبقات فرودست نهادینه کند و از این طریق بر سر کلیه تبعیضات و تعارضات موجود در این جامعه از جمله تبعیض جنسیتی، سرپوش گذارده و موقعیت پیشین خود را حفظ کند. و نیز از همین روست که ما معتقدیم که جنبش هایی با افق های لیبرالی و بورژوایی، به این دلیل که خواست هایی کاملاً حداقلی را مطرح می کنند، از اجتماع خود به شدت عقب ترند و هیچ گاه خصلت اجتماعی شدن ندارند.

نکته دوم در مورد رابطه مذهب و مناسبات تبعی با سرمایه دارانه در این نکته نهفته است که وجود این هر دو در کشوری چون ایران و نیز بسیاری کشورهای استبداد زده، به این کشورها خصلتی مرکب بخشیده است. مطمئناً هیچ کس، هیچ گاه فراموش نخواهد کرد که مذهب و علمای روحانی و بالتبع حکومت های وابسته به این دو در طول چند قرن اخیر در ایران چه مانع بزرگی بر سر راه پیشرفت چه در زمینه های علمی و تکنولوژیکی و چه در زمینه علوم تنوریک و فلسفی بوده اند و تنها دلیلی هم که آورده اند، این بوده است که این علوم غربی و بیگانه هستند و به ما ربطی ندارند! لازم به یادآوری نیست که تا چند دهه پیش آموختن و ترویج فلسفه به هر گونه که باشد، حرام شمرده می شد. در کل مذهب به عنوان عاملی ارتجاعی مانع پیشرفت نیروهای مادی شده و به طور مثال در رابطه با مسأله زنان با به وجود آوردن باورهایی در ذهن مردم که در بالا به آنها به صورت مبسوط پرداختیم، زنان را از جامعه به مطبخ کشانیده و باعث عقب افتادگی شده است. از طرف دیگر ایران بخشی از دنیایی است که از اوان رشد امپریالیسم زیر سلطه آن قرار گرفت و به بازار جهانی سرمایه داری پیوسته گشت. این دو واقعیت اساسی به گسترش جامعه ایران ماهیتی مرکب بخشیده

است: ابتدایی ترین روابط تولید، ابتدایی ترین فرم‌اسیون اقتصادی با آخرین تکنیک و فرهنگ سرمایه داری (کارخانه های پتروشیمی، راکتورهای اتمی و ...) ترکیب گشته اند. ماهیت مرکب جامعه ایران انعکاسش را در مبارزات جنبشهای زنان و کارگری نیز باز می یابد. این مبارزات نیز حالتی دوگانه و مرکب دارد: مبارزه برای ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک برای کلیه جامعه و بویژه زنان با مبارزه سوسیالیستی بر علیه امپریالیسم با هم ترکیب گشته اند. بنابراین جنبشی سوسیالیستی به معنای راستین، تنها آلترناتیوی مترقی است که بتواند با خیزش انقلابی کارگران مرد و زن، آنها را در روندی کاملاً پیگیر به خواست های انسانی شان برساند.

در آخر باید به این مسأله اشاره کرد که این مسأله فقط مسأله زنان نیست. تبعیض و تفکیک بر اساس معیاری چون جنسیت از یک طرف روی هر دو جنس در جامعه تأثیرات سوء گذارده و عامل اصلی بسیاری معضلات گشته و از طرفی دیگر می تواند تبعیض بر اساس سایر معیارهای واهی در تقسیم بندی انسان ها چون نژاد، قومیت، ملیت، مذهب و ... را در جامعه باز تولید کند.

اعتقاد ما بر آن است که حاکمیت سرمایه دارانه و مردسالار ایران دارای تضادهای درونی متعارضی است که ناشی از مناسبات قیدی و متکی بر تابعیت محض در آن است. قسمت عمده ای از این تضادها و تعارضات یا به طور مشخص به مسأله زنان بر میگردد و یا زنان و مسائل آن ها در اشتراک با مسائل طبقه ی کارگر در یک سوی این تضاد ها قرار دارد. زنان نیمی از جمعیت ما را تشکیل میدهند. اتحاد با این جنبش همه ما را در رسیدن به خواست های مشترک یاری خواهد رساند.

زنده باد اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش زنان و کارگران

زنده باد آزادی و برابری

\*\*\*

## بدون شرح!

سید محمد خاتمی: "یکی از بزرگترین اشتباهات غرب مسأله آزادی زن بود که باعث گسستن خانواده شده است. در خانه ماندن به معنی به حاشیه رانده شدن نیست و خانه دار شدن به هیچ وجه مانع حضور در سرنوشت نمی باشد... نپنداریم که اجتماعی بودن یعنی اشتغال داشتن، که خانه داری جز مهمترین کارهاست" (روزنامه سلام، 11 مه 97)

هاشمی رفسنجانی: "برابری نسبت به عدالت اولویت ندارد. عدالت به این معنی نیست که همه قوانین برای مرد و زن می باید یکسان باشند. تفاوت در قد، بنیه، صدا، رشد، ساختمان عضلات و قدرت فیزیکی در زنان و مردان نشان میدهد که مردان در تمامی این موارد قوی تر و توانا تر هستند... مغز مردان بزرگتر است، مردها با دلیل و منطق هستند، درحالیکه اکثر زنان احساساتی هستند... این تفاوت ها در مسئولیت، وظیفه و حقوق اثر دارد" (اطلاعات، 7 ژوئن 86)

# معرفی کتاب مارکسیسم و آزادی

## معرفی کتاب

### کیوان امیری الیاسی

مارکسیسم و آزادی

نویسنده: رایا دونابفسکایا

مترجمان: حسن مرتضوی، فریدا آفاری

پیشگفتار: هربرت مارکوزه، جوئل کوول

ناشر: نشر دیگر

"کمونیسم به عنوان فرارفتن ایجابی از مالکیت خصوصی، یعنی از خودبیگانگی آدمی و در نتیجه تملک واقعی ذات انسانی توسط آدمی و برای خود آدمی. بنابراین کمونیسم به معنای بازگشت کامل آدمی به خویشتن به عنوان موجودی اجتماعی (یعنی انسانی) است: بازگشتی آگاهانه و کامل در چارچوب کل ثروت و رفاه حاصل از تکامل قبلی. این کمونیسم که ناتورالیسمی کاملاً رشدیافته است، با اومانیسم یکسان است و به عنوان اومانیسم کاملاً رشدیافته با ناتورالیسم برابر است"

کارل مارکس/ مالکیت خصوصی و کمونیسم/ دست نوشته های اقتصادی فلسفی 1844

ما اکنون در زمانی زندگی می کنیم که کمونیسم فروپاشیده، سرمایه داری خود را پیروز می داند و تمام چشم اندازها را اشغال کرده است. فعالین چپ سابق با شرمسار و سرافکننده به دنبالچه ی آلترناتیوهای بورژوازی تبدیل شده اند یا با افتخار تمام در ردیف اول صف بورژوازی سینه می زنند. پابان تاریخ با خالی کردن بمب های چندنتی روی سر مردم بیگناه عراق اعلام می شود و روشنفکران ایرانی برای انتخاب هاشمی رفسنجانی له له می زنند. آیا بدیلی برای سرمایه داری وجود دارد؟ آیا جهان دیگری ممکن است؟

رایا دونابفسکایا اندیشمند و فعال کارگری روسی-آمریکایی در 1910 در اوکراین متولد شد. در 12 سالگی به آمریکا مهاجرت کرد. بلوک چپ آمریکا از صفوف پرشمار مدافعان سوسیالیسم شوروی، جناح سوسیال دموکرات حزب دموکرات و تروتسکیست ها تشکیل می شد. سوسیال دموکرات ها نقد توتالیتریسم شوروی را با ستایش دموکراسی بورژوازی همراه می کردند و با بیان ضرورت سرمایه داری به پایان می رساندند. مدافعان سوسیالیسم شوروی زمانی به همدستی سرمایه داری

افسارگسیخته ی آمریکا در سرکوب تروتسکیست های این کشور مفتخر شدند و زمانی دیگر زیر پرچم همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیسم گرد آمدند. تروتسکیست ها به تبعیت از تروتسکی دولت شوروی را دولت منحط کارگری می دانستند. دونابفسکایا نمی توانست دنباله رو کسی باشد. او خود یک گرایش بود و از تبار سنت انقلابی دیالکتیک هگل که به مارکس و لنین انتقال یافته بود، سیراب می شد. بدین سان دونابفسکایا با ارائه ی تز "سرمایه داری دولتی" برای توصیف حکومت شوروی از تروتسکی گسست. از نظر دونابفسکایا هیچ کدام از دو ابرقدرت (آمریکا و شوروی) نمی توانستند برنامه ای برای رهایی انسان ارائه دهند. تفاوت آن ها تنها در شیوه ی تصاحب مازاد کار استنمار شده است. در حالی که سرمایه داری بورژوازی غربی آزادی فروش روح فرد را در بازار ارائه می کرد شوروی بدیل اطاعت از انضباط خشک دولت حزبی را عرضه نمود. از نظر دونابفسکایا دولت در نظام شوروی هم موتور انباشت و هم وسیله ی کنترل کار بود. گرایش پساتروتسکیستی "فارس-جانسون" تحلیل اقتصادی دونابفسکایا را پذیرفت اما زمانی که در جریان اعتصاب های عمومی معدنچیان در 1950، دونابفسکایا به انسان باوری مارکس بازگشت زمینه برای گسست کامل دونابفسکایا از سنت تروتسکیستی فراهم شد. گرایش "فارس-جانسون" انسان باوری را به مثابه مقوله ای مذهبی یا اگزیستنسیالیستی رد می کردند.

دونابفسکایا اولین مترجم "دست نوشته های اقتصادی فلسفی 1844" مارکس به زبان انگلیسی است. بر خلاف بسیاری از مارکسیست ها که انسان باوری مارکس را به نوشته های دوره ی جوانی اش محدود می کنند دونابفسکایا انسان باوری را عنصر تعیین کننده ی کل فلسفه ی مارکس و نقطه ی گسست مارکسیسم از سرمایه داری دولتی در شوروی و چین می داند. "مارکسیسم و آزادی" زائیده ی این نگرش است. دونابفسکایا با استناد به مارکس نقدی بنیادین از نظام های استالینیستی و مائوئیستی ارائه می کند و در زمانی که امید به آلترناتیو برای نظام سرمایه داری از دست رفته است همچنان ندای جهانی بهتر و کاملاً متفاوت از سر می دهد.

دونابفسکایا در بخش اول کتاب "از عمل به تئوری" به رابطه ی انقلاب فرانسه و فلسفه ی هگل می پردازد و قرائت خود را از هگل ارائه می دهد. دونابفسکایا دیالکتیک هگل را به درکی منسجم از کلیت نظام موجود تقلیل نمی دهد. از نظر او دیالکتیک هگل چشم اندازی است از یک آینده ی انسان باور. این بخش با بررسی شورش های کارگران در آغاز قرن نوزدهم و ارتقا آن در شورش های کارگران شهر سیلزی در 1844 و ارتباط آن با پایان اقتصاد سیاسی کلاسیک ادامه می یابد و سرانجام با توضیحی پیرامون انسان باوری مارکس در نوشته های اولیه ی اقتصادی-فلسفی پایان می گیرد.

بررسی زایش فلسفه ی انسان باور مارکس در رابطه با سه چالش فلسفه ی هگل، اقتصاد سیاسی اسمیت و ریکاردو و سوسیالیسم خرده بورژوایی و تخیلی وظیفه ی این بخش از "مارکسیسم و آزادی" است. تقابل انسان باوری مارکس و سوسیالیسم دولتی لاسال در بخش "کارگر و روشنفکر در یک نقطه ی عطف تاریخ" همین روند را در بررسی انقلاب های 1848 در اروپا ادامه می دهد و به اوج خود می رسد. این بخش از کتاب در تبیین مختصات چپ کارگری مفید خواهد بود. بخش سوم "مارکسیسم و وحدت تئوری و عمل" در توضیح رابطه ی فرآیند نگارش کتاب سرمایه (Capital) با جنگ های داخلی آمریکا و دموکراسی رادیکال کمون پاریس شاهکار بدیع دونابفسکایاست. دونابفسکایا درون مایه ی انسان باور "گروندریسه" و "سرمایه" را در برابر نگرش مکانیکی و پلشت غالب مارکسیست ها قرار می دهد و ثابت می کند بنیاد نقد مارکس از اقتصاد سیاسی، دیالکتیکی و انسان باور است.

مارکسیم و آزادی قسمتی از "سه گانه ی انقلاب" دونابفسکایاست. او در "فلسفه و انقلاب" ضمن آشکار ساختن تمایز سنت مارکسیسم فلسفی (هگلی) از گئورگ لوکچ، کارل کرش و بلوخ تا مکتب فرانکفورت و گروه پراکسیس یوگسلاوی، از فلسفه ی جزم اندیش و اقتدارگرای سوویتستی؛ به مفهوم ایده ی مطلق و کندوکاو پیرامون وحدت تئوری و عمل می پردازد. دونابفسکایا همچنین در واکنش به شکل گیری جنبش انقلابی زنان در دهه ی 1970، "رزا لوکزامبورگ، آزادی زنان و فلسفه ی انقلاب مارکس" را نگاشت. جنبش انقلابی زنان در دهه ی 1970 به درستی به انتقاد جدی از جنبش چپ و به اصطلاح مارکسیست هایی پرداخت که آزادی زنان را به فردای پس از انقلاب موکول می کردند. دونابفسکایا در این کتاب به تقد دیدگاه تک راستایی مارکسیست های پسامارکس که تبارشان از فردریش انگلس شروع می شد پرداخت. "منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" انگلس را به نقد کشید و نشان داد که هیچ شباهتی میان دیدگاه انگلس و مارکس در باره ی کمونیسم بدوی وجود ندارد. اگر چپ کارگری امروز رهایی زنان را یک امر و وظیفه ی سوسیالیستی می داند مدیون مبارزه ی مارکسیست هایی است که دونابفسکایا هم در آن صف ایستاده است. دونابفسکایا در حالیکه در سال های پایانی عمرش به موضوع مهم حزب پرداخت و به طرح ریزی کتاب "دیالکتیک سازمان و فلسفه : حزب و اشکال سازمان برآمده از خودجوشی" مشغول بود در 9 ژوئن 1987 جنبش کارگری را از حضور مبارز و اندیشمندی کهنه کار محروم کرد.

## نامه ی محمود صالحی از زندان سنندج به گای رایدر

تاریخ 2007/04/13

آقای گای رایدر عزیز،

امروز 2007/04/12 امکان یافتیم تا از زندان سنندج با یکی از رفقایم تماس تلفنی بگیریم. طی این تماس از وی خواستم تا از طریق این نامه چگونگی ربودن مرا به اطلاع شما برساند. روز دوشنبه 9 آوریل در محل کارم، یعنی شرکت تعاونی مصرف کارگران سقز، مشغول انجام وظایفم بودم که یکی از فرماندهان حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی سقز در ساعت 12 و 30 دقیقه به وقت ایران وارد شد و گفت که آقایان فرماندار و دادستان می خواهند تا در مورد مراسم اول ماه مه سقز با من مذاکره کنند، از آنجا که این شخص بارها شخصا به محل کارم آمده و مرا برای مذاکره با کاربدستان دعوت کرده بود دچار هیچ شکی نشدم و همراه وی رفتم. وقتی به آنجا رسیدم متوجه شدم که نه دیدار با فرماندار و دادستان مطرح است و نه مسئله مراسم اول مه امسال. در آنجا یکی از کاربدستان قضائی حکم دادگاه تجدید نظر را به من شفاها اعلام کردند که طی آن به یک سال حکم تعزیری در زندان و سه سال حکم تعلیقی محکوم شده‌ام. من به شیوه فریبکارانه دستگیری خود اعتراض کردم و آنرا مخالف شان انسانی دانسته و از امضا کردن آن خوداری کردم. من هم گفتم که این حکم باید به دست وکلایم برسد یا از طریق مامور ابلاغ به در خانه ام آورده شود بعد از تفتیش بدنی من را به سرعت از دادگاه بیرون آورده و سوار ماشین کردند و با سرعت سرسام آوری ربودند. بعد از چند ساعت متوجه شدم که به زندان مرکزی سنندج برده می شوم. آنها به این ترتیب اجازه ندادند تا من با همسر عزیز و بچه‌های نازنینم خدا حافظی کنم و حتی اجازه ندادند داروهایم را بردارم. بدون شک خبر دارید که یکی از کلیه‌های من از کار افتاده و کلیه‌ی دیگریم در حال از کار افتادن است و بدون آن داروها و مداوای مداوم جانم در خطر خواهد بود. این در عرف انسانی چه معنائی دارد؟ آنها من را صرفا به خاطر تلاش برای برگزاری روز جهانی خود و هم طبقه‌ی هایم محکوم کرده‌اند و در عین حال جرات نمیکنند من را به صورتی معمولی احضار کنند. آنها مرا میربایند تا از خشم کارگران و مردم آزاده و از اعتراض در امان بمانند. در واقع دستگیری من سه هفته قبل از اول مه 2007 یک اقدام سیاسی است و نه قضائی. آنها مرا در این شرایط معین دستگیر کرده‌اند تا برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه امسال دچار مشکل شود و تلاش کارگران ایران برای ایجاد تشکلهای مستقل از دولت دچار سستی گردد. اما آنها از این نکته غافلند که من متعلق به یک جنبش اجتماعی – کارگری هستم. آنها غافلند که من و سایر فعالین کارگری و مردم مبارز به شیوه جمعی کار میکنیم. این جنبش با این شیوه کار همیشه این امکان را

دارد تا جای خالی افرادش را پر کند. حتی این احتمال وجود دارد که فعالین جنبش کارگری در چنین شرایطی بر میزان فعالیت خود به لحاظ کمی و کیفی بیفزایند و مراسم مستقل روز جهانی کارگر را باشکوه تر از قبل برگزار کنند. این امکان وجود دارد که تلاش برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری مضاعف شود.

ضروری دانستم این نامه را برای شما بفرستم و شخصا شما را در جریان وقایع بگذارم. از روزی که در اول مه 2004 من و همکارانم را دستگیر کردند تا امروز در داخل و خارج تلاش ها، اعتراضات و مبارزات زیادی صورت گرفته است تا قوه قضائی ایران عقب نشانده شود. آنها در ابتدا ما را منتسب به سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومهله) کردند و به خطر انداختن "امنیت ملی" را در پرونده ما وارد کردند. مبارزه وسیع نهادها و تشکلهای کارگری در ایران و جهان کاربدستان قوه قضائی را واداشت از اینگونه پرونده سازیها دست بردارند. به عبارت دیگر مبارزه گسترده داخل و خارج پرونده سازان را کیلومترها به عقب نشاند. اما این مبارزه لازم است تا تبرئه کامل ما و تحمیل حق برگزاری مراسم مستقل روز جهانی کارگر در سراسر ایران ادامه یابد. من شکی ندارم که شما همچنان نقش شایسته و قابل ستایش خود در این مرحله را نیز ادامه خواهید داد.

ارادتمند محمود صالحی.

رونوشت:

آنا بیوندی

جانکس کوچکیویچ

\*\*\*

## با نیروی همبستگی طبقاتی و مبارزه متحدانه

### محمود صالحی از زندان آزاد می شود

کیوان امیری الیاسی

ساعت 12:30 دوشنبه 20 فروردین 1386 نیروهای امنیتی با مراجعه به محل کار محمود صالحی از رهبران شناخته شده جنبش کارگری ایران به بهانه حرف زدن در مورد چگونگی برگزاری مراسم اول ماه مه، وی را به دادرسی شهر سقز بردند، در دادرسی این شهر بعد از ابلاغ حکم دادگاه تجدید

نظر استان مینوی بر یک سال حبس تعزیری و سه سال حبس تعلیقی، نیروهای انتظامی، محمود صالحی را بازداشت و تحت تدابیر شدید امنیتی به بند 9 زندان شهر سنجق انتقال دادند. محمود صالحی در اعتراض به نحوه دستگیری و اجرای حکم از امضای ابلاغیه خودداری کرده است. به عبارت بهتر محمود حکمی را که صادر شده است به رسمیت نشناخته است. چرا که برگزاری مراسم روز کارگر مستقل از دولت و نهاد های کارگری وابسته و خائنی چون خانه ی کارگر و شوراهای اسلامی کار حق طبیعی و انکار ناپذیر کارگران است. هیچ کارگری نباید برای برگزاری روز خود مورد اذیت و آزار قرار گیرد و دستگیر و زندانی شود. همچنین جلال حسینی از دیگر فعالین کارگری نیز روز 21 فروردین به دادسرای سقز احضار شده است. جلال حسینی و محسن حکیمی هم هر یک به یکسال حکم تعلیقی محکوم شده اند و به آنها گفته شده است در صورت برگزاری مراسم اول ماه مه امسال حکم تعلیقی آنها هم تأیید خواهد شد.

بازداشت غیر قانونی محمود صالحی (بدون ابلاغ حکم به وکیلش) امکان هر گونه آمادگی را از محمود صالحی گرفته است به گونه ای که محمود حتی فرصت نیافت دارو و نیازمندی های پزشکی اش را با خود ببرد. محمود صالحی در وضعیت جسمی بسیار خطرناکی به سر می برد. کلیه ی سمت چپ خود را به طور کلی از دست داده و کلیه ی سمت راستش با ظرفیت ناقص فعال است. ساعت 5 بعد از ظهر روز شنبه 25 فروردین تعدادی از کارگران سندیکای خبازان سقز و نیز تعداد زیادی از مردم سقز به نشانه همبستگی با ایشان در محل این سندیکا تجمع نمودند است و در اعتراض به دستگیری محمود صالحی دست به سکوت نمادین زدند. در نتیجه ی بورش نیروهای امنیتی به این تجمع محمد عبیدی پور (از فعالین کارگری و از همراهان محمود صالحی که در اول ماه مه 83)، سامرند صالحی (فرزند محمود صالحی) و بیش از 20 نفر از کارگران بازداشت شدند. همچنین فردی به نام "علا کریمی" وارد محل کار جلال حسینی شده و میگوید که قصد کشتن جلال را دارد. این فرد و همراهانش به ضرب و شتم جلال میپرداختند به طوری که فک جلال دچار صدمه جدی شده است. محمود صالحی کارگر نانوائی است که از نه سالگی کارگری را شروع کرده است. محمود در جریان کار از خودبیگانگی و استثمار انسان ها را درک کرده است. او در تشکیل سندیکای کارگران خباز نقشی محوری ایفا کرده است. این کارگر پیشرو و آگاه بیش از شش سال از عمرش را به خاطر دفاع از طبقه ی کارگر و مبارزه با مناسبات غیر انسانی در زندان سپری کرده است. بارها و بارها مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار گرفته است و در اثر شکنجه، دچار فتق، شکستگی ناخنهای دست، پا و دندهایش شده است.

محمود صالحی در سال 1383 با مسئول کنفدراسیون اتحادیه های آزاد کارگری تماس برقرار کرد و به بازگویی مشکلات و مسائل کارگران ایران پرداخت. متعاقب آن محمود صالحی برای ایجاد حرکت

مستقل اول ماه مه در سال 83 کوشش زیادی به خرج داد. در نتیجه ی این اقدامات او و شش تن از همزمانش (جلال حسینی، محسن حکیمی، برهان دیوارگر، هادی تنومند، اسماعیل خودکام، محمد عبدی پور) بازداشت شدند در نتیجه ی بازداشت محمود صالحی و دیگران فعالین کارگری مراسم اول ماه مه در سقز ناتمام ماند اما محمود و همزمانش ادامه ی مراسم را در زندان برگزار کردند.

فشارهای مختلف به این فعالین از همان لحظات اول بازداشت آغاز شد اما در پاسخ به این فشارها محمود و دیگر فعالین کارگری دست به اعتصاب غذا زدند تا با این کار صدای خود را به تمام انسان های آزادی خواه و برابری طلب دنیا برسانند. خبر دستگیری این فعالین کارگری و نیز اعتصاب غذایی آن ها با جنبش حمایتی بی نظیری متشکل از صدها نهاد کارگری و انسان دوست در سراسر دنیا پاسخ داده شد. در نتیجه ی کارزار وسیع و متحدانه ای که در داخل و خارج از کشور برای آزادی این فعالین کارگری ایجاد شد. محمود و سایر فعالین کارگری دستگیر شده به قید وثیقه های سنگین موقتاً آزاد شدند. وثیقه های سنگینی که برای آزادی این فعالین طلب شده بود به هیچ وجه در حد استطاعت اقتصادی آن ها نبود. وثیقه ها به همت مردم قهرمان سقز جمع شد. (برای هر کدام از فعالین سند حدود 15 تا 20 خانه در شهر سقز گرو گذاشته شد) محمود از بازگویی این خاطره در اهمیت گره خوردن جنبش کارگری با خواست های توده ی مردم یا به عبارت بهتر توده ای شدن مبارزات استفاده می کرد. طی این چند سال محمود و سایر همزمانش همواره در دادگاه ها در رفت و آمد بودند، این مبارزین رهایی طبقه ی کارگر اما در تمام این مدت و در دادگاه های مختلف از منافع طبقه ی کارگر دفاع کرده اند و قدمی عقب نشینی نکرده اند. در حالیکه که اعتراضات کارگری گسترش یافته و قدم های مهمی در راه اتحاد عمل کمیته های کارگری برداشته شده است، کارگران شرکت واحد اعلام تجدید انتخابات سندیکای خود را نموده اند و فعالین کارگری عزم راسخ خود برای برگزاری اول ماه مه را اعلام نموده اند و در شرایطی که جنبش معلمان وارد فاز جدیدی از مبارزه ی خود شده است و معلمان اعلام کرده اند که علی رغم همه ی فشارها و سرکوب ها تا رسیدن به خواسته هایشان دست از مبارزه برنخواهند داشت؛ بازداشت و محکومیت محمود صالحی و احضار جلال حسینی که در انتظار حکم نهایی دادگاه تجدید نظر بسر می بردند، آنهم در آستانه برگزاری مراسم اول ماه مه بیانگر این واقعیت است که بورژوازی و حکومت اسلامی از جنب و جوش جنبش کارگری و به صحنه آمدن نیروی سوم (نیروی کارگران و زنان، نیروی همه ی انسان هایی که برای دنیایی بهتر می جنگند) به طور عام و فعالیت فعالین و پیشروان کارگری برای برگزاری هر چه با شکوه تر مراسم اول ماه مه به طور خاص در وحشت است.

به راستی چرا حاکمیت که بر قله ی انرژی هسته ای تکیه زده است از محمود صالحی و همزمانش می ترسد؟ در شرایطی که جدال اسلام سیاسی (به پشتوانه ی سرمایه ی رانتی و قشرهای دیگری از

سرمایه) و سرمایه ی جهانی در منطقه ی خاورمیانه و به خصوص در ایران به مرحله ی حادی رسیده است و هر دو طرف با جنگ افروزی افق سیاهی را مقابل روی مردم ایران قرار داده اند. هر دو طرف از به میدان آمدن جنبش های اجتماعی به خصوص جنبش های کارگری و زنان می ترسند چرا که این جنبش ها راهکار را در چانه زنی یا تعیین تکلیف خشونت آمیز در راس هرم قدرت نمی جویند. این جنبش های مصمم به رجوع به خواست رادیکال توده های مردم برای ایجاد دنیایی بهتر هستند. تمام ترس هر دو طرف آمدن نیرویی به صحنه است که دست کلیت سرمایه را از جان انسان ها کوتاه کند و در برابر هر گونه مناسبات غیر انسانی قد علم کند. هر دو طرف از حضور نیرویی در هراس اند که هم به چکمه پوشان آمریکایی نه بگوید و هم در برابر اسلام سیاسی قد علم کند. هر دو طرف از حضور نیروی سومی که فردایی روشن را برای مردم ایران ترسیم کند در هراس اند. بدون شک محمود صالحی در صف اول این نیروی سوم ایستاده است. بورژوازی و حکومت اسلامی از سازمان یابی طبقه ی کارگر می ترسد. ایران عضو سازمان بین المللی کار است و مقوله نامه های ۹۸ و ۸۷ سازمان بین المللی کار را در ارتباط با آزادی تشکل ها امضا کرده، اما عملاً از اجرای این مفاد سرباز می زند. محمود صالحی در صف مقدم مبارزه برای تشکل های مستقل کارگری نبرد کرده است. بورژوازی و حاکمیت می دانند که محمود صالحی از چه درجه ای از اعتبار و محبوبیت نزد کارگران ایران و مردم کردستان برخوردار است. آن ها خوب می دانند که محمود صالحی به یک سنت و جنبش اجتماعی-کارگری تعلق دارد. تمام این ها دلایل وحشت سرمایه داری از مبارزینی چون محمود صالحی است.

در نتیجه ی تلاش و مبارزه ی محمود صالحی و دیگر فعالین کارگری سازمان جهانی کار 15 فوریه را به عنوان روز حمایت بین المللی از جنبش کارگری اعلام کرد. بدون شک مبارزه ی محمود و همزمانش برای برگزاری مراسم اول ماه مه سال 83 در تلاش برای سازمان یابی کارگران موثر بوده است. نقش مبارزه ی آنان و نیز تلاش پیگیر و متحد برای آزادی این فعالین در شکل گیری کمیته های کارگری از جمله "کمیته ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" و "کمیته ی پیگیری برای ایجاد تشکل کارگری"، "کمیته ی دفاع از کارگران بیکار انکارناپذیر است. (محمود صالحی سخنگوی کمیته ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری است) زمانی که سازمان جهانی کار شوراهای اسلامی کار و خانه ی کارگر را به عنوان تشکل کارگران ایرانی به رسمیت شناخت محمود صالحی ساکت ننشست و بی پرده به سازمان جهانی کار به دلیل به رسمیت شناسایی شوراهای اسلامی و خانه کارگر اعتراض کرد. او به کنفدراسیون اتحادیه های آزاد کارگری نوشت: "همانطور که مطلعید چند روز پیش نماینده ی سازمان جهانی کار در تفاهم نامه ای با وزارت کار ایران و خانه ی کارگر، عملاً شوراهای اسلامی را با ایجاد تغییراتی مطابق مقوله نامه های سازمان جهانی کار

دانسته و آنها را به عنوان نماینده کارگران خواهد پذیرفت. شخصا فکر نمی‌کنم این تفاهم نامه هیچ واکنشی در جنبش کارگری ایران برانگیزد، زیرا کارنامه‌ی شوراهای اسلامی نزد کارگران ایران روشن‌تر از اینهاست. به رسمیت شناخته شدن شوراهای اسلامی از جانب سازمان جهانی کار وقفه‌ای در مبارزه ما برای ایجاد تشکل‌های واقعی مان ایجاد نمی‌کند. ما کارگران ایران می‌دانیم که باید به نیروی مبارزه خودمان تشکلهامان را بسازیم و نگاه داریم و موجودیت آنرا به دولت و صاحبان سرمایه ایران بقبولانیم. در این مبارزه طولانی البته روی نیروی همبستگی کارگران کشورهای دیگر حساب می‌کنیم. کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری آزاد که یکی از سه رکن سازمان جهانی کار است باید از حق ما برای ایجاد تشکل در ایران دفاع کند و به تفاهم نامه اخیر سازمان جهانی کار رضایت ندهد. خوشحال می‌شوم که مرا و همه‌ی کارگران ایران را از نظرات و اقداماتتان در درباره این تفاهم نامه مطلع سازید." نام محمود صالحی از جنبش کارگری ایران حذف ناشدنی است محمود صالحی زبان گویا و رادیکال طبقه‌ی کارگر ایران و مردم کردستان است. سکوت در برابر بازداشت او پشت کردن به تمام دست‌آوردهای طبقه‌ی کارگر در سال‌های اخیر است.

تاکنون کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، هیئت موسس اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران در ایران، انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه، کارگران نساجی شاهر، کارگران نساجی کردستان، جمعی از کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، جمعی از کارگران کارخانه پریس، جمعی از کارگران اخراجی آلمین، جمعی از کارگران پتروشیمی کرمانشاه، جمعی از کارگران عسلویه، کارگران گرداننده سایت شورا، کمیته‌ی دفاع از حقوق دستگیر شدگان اول ماه مه، فعالین جنبش لغوکار مزدی، جمعی از کارگران و فعالین کارگری شهرستان نقده و ده‌ها کمیته‌ی کارگری و حزب سیاسی در خارج از کشور ضمن محکوم کردن بازداشت محمود صالحی خواستار آزادی بی‌قید و شرط او شده‌اند. همچنین انترناسیونال کارگران ساختمان و صنایع چوب که نمایندگی 350 اتحادیه و 12 میلیون کارگر در سراسر جهان را به عهده دارد، اتحادیه‌ی کارگران ساختمانی جنگلداری مهدن کاری و انرژی استرالیا، رئیس کمیته همبستگی بین‌المللی اتحادیه کارگران خدمات عمومی آنتاریو کانادا، کال لارسون و هانس اینده (دو عضو کمیته روابط خارجی پارلمان سوئد) با ارسال نامه‌هایی به احمدی‌نژاد خواستار لغو احکام صادره علیه کارگران سقز و آزادی فوری و بدون قید و شرط محمود صالحی شده‌اند. در این میان سکوت معنی‌دار و آغازین سندیکای اتوبوسرانی و نیز نپیوستن این سندیکا به اتحاد کمیته‌های کارگری و زمزمه‌ی برنامه‌ی مستقل در اول ماه پرسش برانگیز و غیر قابل‌گذشت است.

راهکار بازداشت فعالین جنبش‌های اجتماعی برای ممانعت از برگزاری آکسیون‌های اعتراضی

مساله ي جديدی در مبارزات آزادي خواهانه و برابري طلبانه ي مردم ايران نيست. پيش از اين و در سال هاي اخير از همين حربه در مقابله با جنبش هاي دانشجويي و زنان قبل از مراسم 16 آذر و 8 مارس استفاده شده است. محمود صالحی بهتر از هر شخص ديگري دلایل بازداشتش را در نامه اي به گاي رايدر توضیح داده است: " در واقع دستگيري من سه هفته قبل از اول مه 2007 يك اقدام سياسي است و نه قضائي. آنها مرا در اين شرايط معين دستگير کرده اند تا برگزاري مراسم مستقل اول ماه مه امسال دچار مشکل شود و تلاش کارگران ايران براي ايجاد تشکلهای مستقل از دولت دچار سستي گردد. " سوالي که بايد به آن پاسخ داد اين است : آیا ايجاد فضاي رعب و وحشت مانع برگزاري گسترده مراسم اول ماه مه امسال مي شود؟

محمود صالحی از فعالين کارگري است که سنت برگزاري مراسم مستقل اول ماه مه را در بدترين شرايط در کردستان زنده نگاه داشته است. به عبارت بهتر نام محمود صالحی با برگزاري مراسم مستقل روز کارگر در ايران گره خورده است. او اثبات کرده است که به برگزاري مراسم اول ماه مه در کوهستان هاي کردستان و در اطراف شهرها يا در سالن هاي سربسته رضابت نمي دهد و خواستار کشيده شدن اين مراسم به خيابان هاست. جايي که توده هاي بي شمار کارگر مي توانند به شيوه اي راديکال به بيان خواسته هاشان پردازند. امسال جنبش کارگري و متحدانش مراسم اول مه را نه فقط در کردستان بلکه در گوشه گوشه ي ايران برگزار خواهند کرد و شعار آزادي محمود صالحی را سر خواهند داد و تاکيد خواهند کرد که با ايجاد صف همبستگي طبقاتي و نيروي مبارزه متحدانه محمود صالحی از زندان آزاد مي شود. محمود صالحی در شرايطي که در زندان سندانج در بدترين شرايط جسمي به سر مي برد محکم و استوار پاسخ اين حربه ي بورژوازي و حاکميت را مي دهد: " اما آنها از اين نکته غافلند که من متعلق به يك جنبش اجتماعي – کارگري هستم. آنها غافلند که من و ساير فعالين کارگري و مردم مبارز به شيوه جمعي کار ميکنيم. اين جنبش با اين شيوه کار همیشه اين امکان را دارد تا جاي خالي افرادش را پر کند. حتي اين احتمال وجود دارد که فعالين جنبش کارگري در چنين شرايطي بر ميزان فعاليت خود به لحاظ کمي و کيفي بيفزايند و مراسم مستقل روز جهاني کارگر را باشکوه تر از قبل برگزار کنند. اين امکان وجود دارد که تلاش براي ايجاد تشکلهای مستقل کارگري مضاعف شود. " امسال براي ادای دين به محمود صالحی و تمام مبارزيني که براي برگزاري مراسم اول ماه مه و دفاع از منافع طبقه ي کارگر جنگيده اند با شکوه تر از همیشه و با شعار آزادي محمود صالحی به استقبال آن خواهيم رفت.

## زنان و سرمایه داری

امیر رحمانی

در اواخر قرن 18 و اوایل قرن 19، آن زمانی که دیوارهای فئودالیت در حال ریختن و زوال مناسبات آن آغاز گشته بود؛ قلب بنیادهای نظام جدید (سرمایه داری) شروع به تپیدن کرد. در همان آغاز، مسئله ی زنان که در طول تاریخ پر اهمیت می نمود، مجالی برای مطرح شدن یافت. مسئله ی زنان و حضورشان در جامعه ی نوین با مناسبات تولیدی خاص خود به موضوعی جدی و قابل توجه تبدیل شد.

مناسبات سرمایه داری از سویی حضور زنان را در عرصه ی اقتصادی به عنوان نیروی کار ارزان برای رونق به بخشی از نیازهای سرمایه داری به نفع خود می دید. از این رو از آن دفاع می کرد و از سوی دیگر از دخالت نیمی از توان فکری- اجتماعی جامعه که در گذشته از آن خبری نبود، وحشت داشت. از این رو از بازسازی جامعه با گسترش دایره ی فعالیت زنان در جامعه مخالفت کرد. این تناقض و گره نقطه ی استراتژی برای حضور حرکتی با هدف تحقق حقوق زن شد.

پیشرفت هایی در کشورهای غربی ایجاد شده، تساوی امکانات شغلی برای زنان و مردان را به همراه نداشت. زنان از همان آغاز شیوه ی تولید سرمایه داری رنج و استشهاری به غایت وحشیانه تری نسبت به مردان بردوش داشته اند. نیروی کار ارزان و صرفاً خاصیت متوازن کنندگی در تناسب نیروی کار جنس دوم سوء استفاده ی سرمایه داری را در پی داشت.

سرمایه داری علاوه بر استفاده از نیروی کار ارزان زن از کار زن در خانه نیز به شکل هوشمندانه ای سود می برد. اگر قرار می بود تمام بار خانه داری و تربیت کودکان و مراقبت از سالمندان بر دوش کارگران باشد یا اینکه آنها وظایف خود را به نهادهایی در اجتماع می سپردند می بایست دستمزد بیشتری از کارفرما طلب می کردند. سرمایه داری با تعریف وظایف زن در خانه و خانواده در پی استفاده از نیروی کار رایگان زن برآمد. این چنین بود که ظلم وارده بر کارگر زن از هم طبقه ی مرد خویش پیشی گرفت.

سرمایه داری با استفاده از متد کار در خانه ی زن که تاریخچه آن به بعد از کشف فنون کشاورزی بر می گردد و تطبیق آن با شرایط زمانی و محیط کار ابزاری برای تقویت و تثبیت موقعیت پایین زنان و دستمزد نازل نیروی کار زنانه دست و پا کرد.

ما شاهد يك تقسيم کار نوین جهانی هستیم که در آن سهم زنان بر حقوق مطلق و پایین ترین سطح دستمزد است. آمار و بررسی کلی اجتماعی در حکم مقایسه بین کار زن (چه در عرصه خانه و خانواده و چه در خارج از خانه) با کار مردان حاکی از این است که دو سوم تا سه چهارم کار انجام شده در مقیاس جهانی توسط زنان انجام می گیرد. و این در حالی است که کارگران زن به طور مطلق تنها کمتر از 10 درصد دستمزد کل کارگران را دریافت می کنند. این آغاز گواهی به استفاده ی دو جانبه ی سرمایه داری از زن هم به عنوان نیروی کار ارزان (در اجتماع) و هم رایگان (در خانه) است. این روند با شریک کردن کارگران مرد از سود بهره کشی از نیروی کار رایگان زن باعث ایجاد شکاف در طبقه ی کارگر نیز شده است.

تنها 33% از کار زنان شامل دستمزد می شود. شهوت سوء استفاده گر سرمایه داری به همین جا ختم نمی شود. تفکیک جنسیتی مشاغل یکی از مهمترین شاخصه های بارز، بازارهای کار جهانی در تمام سطوح است. این تفکر غالب در جوامع، که توانایی مردان در حوزه های کلیدی مدیریتی و سیاسی بیشتر از زنان است و تصویر غیر منطقی و غیر انسانی نسبت به زن و خانه و خانواده و مهمتر از آن ناخود باوری زنان که به طرز فوق العاده ای در این جنس نهادینه شده، باعث شده که تنها 1% از پست های مدیریتی نصیب زنان شود.

زمینه ی کاری زنان در مراکز خدماتی، آموزشی و تبلیغی محدود می شوند. کار طاقت فرسای خدماتی و آموزشی، و تبلیغاتی که بر زیبایی فیزیکی اندام عریان زن تکیه کرده با صرف هزینه ی اولیه ی ناچیز سود سرشاری برای سرمایه داری به ارمغان می آورد.

دیگر واقعیت "دستمزد مساوی در برابر کار برابر" عبارتی بی ارزش شده است. نابرابری جنسیتی در طبقه ی کارگر ایران نیز همانند سایر نقاط جهان بیداد می کند. استثمار مضاعف کارگران زن نسبت به کارگران مرد در ایران به طور کلی از خصلت سرمایه داری اقتصاد ایران و کار خانگی (تفکیک حوزه ی عمومی و خصوصی زندگی) و فرهنگ مرد سالانه ی ایران ناشی می شود. بافت جامعه ی شاغل زنان در ایران چه پیش از انقلاب و چه پس از انقلاب با مشکلاتی که در زیر اشاره شده مواجه بوده و هست:

1- پایین بودن نسبت شرکت زنان در فعالیت های اجتماعی و اقتصادی نسبت به مردان

2- محدود بودن تنوع مشاغل زنان

3- دستمزد نابرابر نسبت به مردان، در برابر کار برابر

در يك بررسی آماری صورت گرفته در ایران 90% مدیران وزارت نیرو را مردان تشکیل می دهند که این خود به عنوان نمونه ای از بافت مدیریتی، نابرابری موجود در نهادهای جامعه را به خوبی نشان می دهد.

متوسط دستمزد کار زنان در ایران (بدون احتساب نیروی کار خانگی) 33% کمتر از متوسط دستمزد مردان است. کار خانگی در این میان یکی از مهمترین پارامترهای تبلیغاتی است که باعث این کاهش 33 درصدی شده است. کارخانه به طور مستقیم باعث کاهش ساعات کاری زنان شده و به طبع آن نابرابری هایی در زمینه بیمه و پاداش و مالیات را در پی داشت.

تفکیک حوزه های شغلی در ایران کاملاً ملموس و قابل درک است. شغل هایی از قبیل معلمی، پرستاری و قالیبافی (84% از بافندگان کشور را زنان تشکیل می دهند) و ... به عنوان کارهای زنانه به جامعه القا شده است. و این در حالی است که مشاغل مدیریتی در سطوح خرد و کلان، سازماندهی و برنامه ریزی کاملاً مردانه اند!

نسبت قابل توجهی از کارگران زن شاغل در مشاغل از قبیل قالی بافی و صنایع دستی و کوره پزخانه ها و گلیم ... کارهای خود را در خانه انجام می دهند. و به طور کمی کارگر محسوب نمی شوند، در نتیجه از بیمه و سرویس های خدماتی و بهداشتی محروم می گردند. اکثر این کارگران دستمزد ناچیز خود را به صورت فامیلی دریافت می کنند و یا اینکه اصلاً دستمزد نقدی بابت کاری که انجام می دهند نمی ستانند، که این خود نوعی وابستگی اقتصادی در طبقه زن کارگر به کارگران مرد یا دولت سرمایه داری ایجاد می کند و به طبع آن نفوذ و سوء استفاده از دستمزد طبیعی کارگر زن به عنوان اهرم فشار.

48.8% از زنان خانه دار ایرانی تمایل به کار خارج از خانه دارند که به دلیل غلبه ی فرهنگ مرد سالانه ی ناشی از فرهنگ سنتی از جمله آموزه های مذهبی با مخالفت شوهران خود مواجه می شوند. در این میان لزوم وجود نیروی مخالف در برابر ظلم و استثمار جنسی و طبقاتی به شدت احساس می شود. نقص موجود به وسیله ی حرکتی انقلابی همچون جنبش زنان برای تعریف مبارزه علیه انقیاد زنان و پیکار طبقاتی پر می شود. جنبش زنان که با رو آمدن نظام سرمایه داری شکل گرفته در حال حاضر دو جریان اصلی دارد.

#### 1- جریان سوسیالیستی

#### 2- جریان لیبرالی

اساس سوسیالیسم انسانیت است. سوسیالیسم بر هر چیز غیر انسانی از جمله استثمار که به نوعی ظلم و ستم طبقه ای از انسان بر طبقه ی دیگر محسوب می شود خط بطلان می کشد. و با مبارزه ای سیاسی و اجتماعی بر علیه آن قیام می کند. جنبش زنان به شکل سوسیالیستی آن بر اساس باور انسان محور آن در برابر ستم جنسی و طبقاتی وارده از سوی سرمایه داری موضع گیری می کند. می توان تصویر واقعی بهبود وضعیت زنان را در جوامعی که شاهد انقلابی با خواست های انسانی سوسیالیسم بوده اند، با مطرح کردن نمودهای تاریخی آن بیان نمود. در انقلاب اکتبر 1917 روسیه

اقدامات چشمگیری در جهت بهبود وضعیت زنان صورت گرفت. از جمله ی آنها دادن حق رای به زنان. اولین بار قانون حق رای برای زنان در اروپا پس از انقلاب 1917 تصویب شد. به مواردی چون حق سقط جنین، ارائه خدمات اجتماعی (مهدکودک رایگان، غذاخوری رایگان و لباسشویی های عمومی) حق طلاق و ورود توده های زنان به صحنه ی کار نیز میتوان اشاره کرد. از سوی دیگر، لیبرالیسم به طور ذهنی بر امکان رشد آزادی فردی و برابری مدنی و سیاسی تاکید می ورزد. جریان لیبرالی در حقیقت به دلیل خلا حقوق و آزادی زن در برابر قوانین مدنی و فرصتهای آموزشی به دنبال جریان سوسیالیستی شکل گرفت. خواستهای جریان لیبرالی همیشه خواستهای حداقلی جنبش زنان را تشکیل می دهد. با اینکه این خواستهای جریان لیبرالی، قسمتی از خواستهای جریان سوسیالیستی را در بر می گیرد ولی تنها به همان قسمت کوچک محدود می شود. اکثر خواستهای جریان لیبرالی به طرز خودبخودی با افزایش سرمایه داری مهیا می شوند.

سرمایه داری نیز از همین کانال از جریان لیبرالی به عنوان ابزاری محدود کننده برای تعدیل و همسو کردن حرکت های جنبش زنان با اهداف خود سود می برد.

راه چاره دست بردن به راه حل های روبنایی لیبرالی و بر هم نهادن موقت مرهم بر زخم های عمیق و بنیادی پدرسالاری به وسیله ی انجمن های دولتی و فرم های کوچک ساز مشکلات زنان نیست. بلکه باید دست به شناسایی ریشه های مادی در زمینه ی پدرسالاری و دخالت مذهب و دولت و فرهنگ زد. راه حل آن تنها برخوردهای ریشه ای و رادیکال می باشد. رادیکال به معنای ریشه ای که ریشه در اینجا دقیقاً انسان است. در حال حاضر حرکت های فمینیستی اروپا، علیه مارکسیسم است. سرمایه داری غرب می داند که سوسیالیسم و مارکسیسم راه رهایی زنان را هموار می کند. به همین دلیل تیغ حمله ی خود را بر علیه مارکسیسم و سوسیالیسم برافراشته اند.

نگرانی بورژوازی از حضور زن در همه ی عرصه های جامعه، نفی کامل مناسبات متکی بر مردسالاری، سرمایه داری و جامعه ای که بر پایه ی ظلم، بهره کشی و استثمار است، می باشد. سرمایه داری با فروش سکس و قاچاق زنان، نگاه ابزاری بر انسانیت را غالب کرده و زن را ابزاری برای ارضای مرد قرار داده است. در همین راستا تشویق زنان در مبارزه با مناسبات غیر انسانی سرمایه دارانه، از وظایف سوسیالیست ها و جریان های چپ است.

## این بحران ها از کجا نشات می گیرد؟

### مصطفی شعبان زاده

در آخرین ماه های سال گذشته و هفته های آغازین سال جدید اتفاقاتی به وقوع پیوست، که شاید این چنین به نظر برسد که بحران ها و کشمکش های میان غرب و ایران، وارد مرحله جدیدی شده است. رخدادهایی نظیر تصویب پی در پی قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران (که گویی هیچ دغدغه ای جز مسئله هسته ای ایران ندارند و نسبت به کشتارها و جنایت ها و برقراری مناسبات غیر انسانی توسط عواملان نظم نوین سرمایه داری در عراق و فلسطین و ... سکوت پیشه کرده اند) و تهدیدات مکرر آن ها خطاب به حکومت ایران مبنی بر تحریم اقتصادی و ... و دستگیری 15 تفنگدار نیروی دریایی انگلیس به جرم ورود غیر قانونی به آبهای سرزمینی ایران و متعاقب آن روشن شدن موتور محکوم و تهدید کردن سازمان های مختلف بین المللی نظیر شورای امنیت، پارلمان اروپا و ... از این دست اتفاقات بوده است. اما از سویی دیگر دولت جمهوری اسلامی ایران در ماه های اخیر، در داخل هم با اعتراضات مردم در مورد مسائل مختلف از جمله حقوق زنان و دستگیری چند تن از فعالین حقوق زنان در چند نوبت و به بهانه های مختلف، سرکوب و بازداشت معلمین سراسر کشور به جرم سردادن فریاد عدالت خواهی و مطالبه حقوق انسانی خود، دستگیری چند تن از دانشجویان فعال دانشگاه بابل و به دنبال آن اعتصاب و تحصن بیش از نهمصد تن از دانشجویان این دانشگاه و برقراری فضای امنیتی، اطلاعاتی توسط نیروهای اطلاعات در دانشگاه، مواجهه بوده است. اما به هر حال گویا هر وقت صدای مردم در اعتراض به برآورده نشدن عینی ترین و ساده ترین خواسته هایشان نظیر تورم و مشکلات اقتصادی بلند می شود کسی به داد این دولت می رسد. گویی قرار است شکست دولت احمدی نژاد در داخل کشور به بهانه بحران های خارجی، جوابی پیروزی بخش سیاسی در داخل را نتیجه دهد. در چنین شرایطی دیگر اعتراض به نرخ تورم، ایجاد فضای پلیسی در دانشگاه و جامعه، بی عدالتی در نظام اقتصادی دولت و ... به راحتی به بهانه بحران های خارجی سرکوب خواهد شد. از چندی پیش در ایران به بهانه بحران هسته ای، بیش از پیش در جامعه و شهرهای مختلف فضای نظامی، ایجاد شده است، البته مسئله هسته ای ایران تا به حال فقط با شاخ و شانه کشیدن مقامات و دیپلمات های دو طرف ختم شده است و با بحران دستگیری ملوان های انگلیسی در پی تجدید و تشدید بحران هسته ای برآمده اند.

اما به راستی این بحران ها و اتفاقات از کجا نشات می گیرد و بیان گر چه واقعیتی است؟

نویسنده این سطور عامل اصلی و مهم در بروز کشمکش های میان غرب و ایران را در فضای سیاسی پوپولیستی آلوده به شعارهای عوام فریب می جوید.

جنبش پوپولیستی اصولاً وقتی موفق به جمع آوری نیروهای توده ای پشت سر خود می شود که طبقه کارگر فاقد يك سازمان دهی مستقل و مستقر بر نقد رادیکال سرمایه داری باشد. در این شرایط پوپولیسم که در واقع چیزی جز نقد سرمایه دارانه سرمایه داری جهانی نیست، قد علم می کند و با شعارهای عوام فریب موفق به نمایندگی اعتراضات توده ای و نهایتاً تشکیل دولت می شود. به روی کار آمدن دولت پوپولیستی در واقع آغاز يك پروسه است که در آن تضادهای درونی جنبش که عمدتاً از خرده بورژوازی معترض به روند حل شدن بازار داخلی در بازار سرمایه داری جهانی تشکیل شده است، از يك سو و از سوی دیگر تضاد با حکومت و نظم موجود سرمایه داری جهانی و مشخصاً امپریالیسم عریان می شود. خرده بورژوازی از تاسیس يك دولت و به طور کلی تر يك ساخت سیاسی مشخص که بتواند به وسیله آن حکومت خود را بر دیگر اقشار جامعه دیکته کند و از طرفی دیگر سیاست امپریالیسم را نفي کند، عاجز است تنها حکومت کارگری است که می تواند بر پایه ارائه يك نقد رادیکال از نظم موجود و نهایتاً الغای تمام قوانینی که موجب تشدید از خود بیگانگی انسان می شود (از جمله کارمزدی و مالکیت خصوصی ابزار تولید) با سرمایه داری مبارزه و آن را سرنگون کند. تحویل قدرت به طبقه کارگر و نهایتاً تشکیل حکومت سوسیالیستی هم به عنوان نفي جنبش پوپولیستی خرده بورژوازی خواهد بود. پس جنبش حامی پوپولیسم در حالی که خواهان باز پس گیری قدرت گذشته اش در طی يك فرایند ارتجاعی و البته ناشدنی است، توان چنین کاری را ندارد و مجبور است نهایتاً مناسبات سرمایه دارانه و حکومت بورژوازی را در خود بازتولید کند که این مطلب نشان از وجود يك تضاد آشوب انگیز دارد که از دل پوپولیسم سر بلند می کند. پوپولیسم راهی نخواهد داشت مگر نفي مادی و سیاسی همان قشری که جنبش پوپولیستی و ایدئولوژی اش از دل آن بیرون آمده است. این تضاد دائمی (که البته يك تضاد دیالکتیکی و سازنده نیست) میان انگیزه حفظ چارچوب های برتری طلبانه سیاسی و اقتصادی از يك سو و لزوم و ضرورت احداث ساخت سیاسی سرمایه دارانه (که این ضرورت را مناسبات سرمایه داری جهانی به جنبش تحمیل می کند) از سوی دیگر، باعث می شود همواره جامعه تحت سیطره دولت های پوپولیست، دچار کشمکش و بحران فرساینده اقتصادی و سیاسی چه درون و چه خارج از کشور باشد. بار دیگر تاکید می کنم در حالی که پایه های

عینی تشکیل این حاکمیت بر اعلام موجودیت سیاسی و انکار هژمونی سیاسی و اقتصادی غالب و قاطع امپریالیسم بر جهان است، اما خود نفي هستی و موجودیت سیاسی و اجتماعی پوپولیسم و کرنش در برابر هژمونی امپریالیسم را موجب می شود.

حال در چنین شرایطی فضای سیاسی جامعه پوپولیستی یا به عبارت دیگر حکومت پوپولیستی، به دو قطب به نظر متضاد اما متحد در عمل، تقسیم می شود. گروهی که شعارهای عوام فریب سر می دهند و با پنهان شدن زیر شولای شعارهای ضد امپریالیسمی و بعضاً سوسیالیسم مبتذل و مندرس خلقی (و نه سوسیالیسم کارگری) سعی در جذب توده مردم و تحکیم حکومت خود دارند و گروهی که خصلت ضد امپریالیستی کمتری حتی نسبت به گروه رقیب دارد و حتی مشخص تر در پی استقرار نئو لیبرالیسم در جامعه و تحویل کشور به بازار سرمایه داری جهانی هستند. در ایران به طور کاملاً مشخص و واضح شاهد عرض اندام هر دو گروه هستیم، طیف اسلام سیاسی که هم اکنون با نمایندگی احمدی نژاد، دولت را در دست دارند و مدام سعی در شاخ و شانه کشیدن در برابر غرب را دارند و گروهی که به نام اصلاح طلب(!!!) شناخته می شوند و در حالی سخن از دموکراسی به زبان می آورند که دستشان هنوز به خون عده زیادی از آزادی خواهان و برابری طلبان این کشور آغشته است. با توجه به توهمی که نسبت به آزادی خواهی اصلاح طلبان در جامعه دیده می شود به ذکر يك نکته کوتاه در مورد این گروه می پردازیم. منازعات این گروه با گروه دیگر صرفاً در جهت تامین منافع مادی و سیاسی بوده به طوری که اگر احساس کنند که منافعی که اکنون در این است که موضع گیری های سرسختانه خود در برابر امثال هاشمی رفسنجانی کنار گذارند این کار را با بی شرمی تمام انجام می دهند و حتی منکر صحبت های گذشته خویش می شوند به طوری که هم اکنون نیز می بینیم که در کنار دو چهره پر سابقه به اصطلاح اصلاح طلب (خاتمی و کروبی) اکنون نام هاشمی را نیز مشاهده می کنیم ضمناً به خاطر داشته باشیم دموکراسی که از آن دم می زنند صرفاً يك نوع اخته شده دموکراسی سرمایه دارانه است که اکنون منافع آنان حکم می کند که حامی این نوع دموکراسی رونیایی و نه واقعی در جامعه باشند. یاران خاتمی که اکنون فریاد جمهوری خواهی سر می دهند همان چاقوکشان انقلاب فرهنگی هستند...

منازعات دو گروه مذکور را گاه و بی گاه می توان در فضای سیاسی جامعه به خصوص در مواقع انتخابات ها مشاهده کرد. دو گروه در این مواقع شمایل انسان های مترقی را به خود می گیرند و سعی در جمع کردن رای مردم می کنند و نهایتاً بسته به شرایط جامعه جهانی و اوضاع داخلی يك گروه موفق به پیروزی بر گروه دیگر می شود و این روند تا عدم وجود يك آلترناتیو اجتماعی مستقل در

برابر جنبش پوپولیستی ادامه می یابد. اما به بحث اصلی این نوشتار یعنی بررسی ضرورت کشمکش های دولت غرب و ایجاد بحران برمی گردیم.

رویارویی دولت پوپولیستی با جهان، پیش از آن که به صورت جنگ بر سر منافع اقتصادی نمود پیدا کند در قالب کشمکش های سیاسی به منظور کسب برتری سیاسی در جهان بروز می کند. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که اگر چه در تحلیل نهایی آن چه برتری سیاسی را در جهان رقم می زند برتری و سیادت اقتصادی بر دیگر کشورهای جهان است، اما در چنین شرایط حفظ برتری سیاسی بر منافع اقتصادی رجحان می یابد. در واقع طبقه حاکم به طور موقت حاضر می شود که سیادت اقتصادی خود را فدای برتری جویی های سیاسی کند. این رفتار به خصوص در مواقع بحران که دولت مدام و از همه طرف تهدید می شود نمود پیدا می کند و حتی در بعضی موارد موفق به رفع بحران های داخلی به کمک کشمکش های خارجی می شود. دولت احمدی نژاد که تا چندی پیش در مقابل اعتراضات مردم روز به روز عقب می نشست و هر روز بیش از پیش شاهد بروز اعتراضات رادیکال توده مردم برای دریافت حداقل های معیشتی بود، با بروز بحران ها و تهدیدهای خارجی موفق شده که به بهانه دشمن خارجی روز به روز مخالفان داخلی خود را سرکوب کند( البته شاید بعد از این، بیش از پیش شاهد این گونه رفتارها باشیم).

در چنین شرایطی که قلدر بازی های غرب و در مقابل آن مقاومت های دولت ایران در برابر غرب، هر روز به نقطه حساس تری نزدیک می شود بعید نیست که مخالفین داخلی بدون هیچ مدرکی به همکاری با دشمن خارجی متهم شوند. اگر چه نمی توان این امر را کتمان کرد که در سالیان گذشته هم به کرات چنین رفتارهایی را از سوی حاکمیت شاهد بوده ایم و اکنون با توجه به گسترش اعتراضات توده ای، چنین برخوردهایی با مخالفین افزایش یافته است. هم اکنون در سخنان مسئولین شاهد آن هستیم که افرادی که به بیان مضرات و خطرات انرژی هسته ای( به درست و یا غلط) می پردازند، به عامل آمریکا و غرب بودن متهم می شوند.

فضای سیاسی پوپولیسم بدین گونه تغییر می کند که با عروج یکی از دو گروه ذکر شده آغاز می شود و نهایتاً بعد از گذشت چند وقت و گسترش نارضایتی مردم در برآورده نشدن خواسته هایشان از سوی گروه صاحب قدرت وارد مرحله نزول می شود و دقیقاً در همین زمان، به دلیل عدم وجود آلترناتیوهای دیگر، مردم رو به گروه دوم می آورند و مرحله عروج آن گروه آغاز می شود. نمونه صعود و نزول هر دو گروه را می توانیم در این چند ساله به خصوص در انتخابات ها مشاهده کنیم.

بالاخره بعد از گذشت چند باره این صعود و نزول های متقارن و بی فایده دو گروه تحکیم کننده حکومت پوپولیستی، مقدمات صف بندی های مستقل مردم فراهم می شود. البته گاه چنین می شود که گروهی که سعی در پیاده کردن مناسبات سرمایه دارانه در جامعه و به دنبال آن برقراری دموکراسی بورژوازی دارند در يك فرآیند زمان برو البته فرساینده برای مردم، موفق می شوند کشور را تحویل سرمایه داری جهانی دهند. که البته چنین پروسه ای برای ایران بعید می نماید، چرا که در ایران و کلاً کشورهای شبیه ایران، اسلام سیاسی قدرت بسیار بیشتری نسبت به گروه مقابل دارد و اجازه اجرای چنین پروسه ای را به لیبرال های وطنی نمی دهد. در خاورمیانه علاوه بر ایران اسلام سیاسی در کشورهای نظیر لبنان و سوریه، همچون ایران با توجه به مذهبی بودن قشر وسیعی از مردم و وجود مذهب در عمل روزانه آن ها و توجیه کردن رفتار حاکمان توسط ایدئولوگ های مذهبی، لیبرالیزه کردن جامعه و تحویل آن به سرمایه داری جهانی ناممکن می نماید.

پس همان طور که بیان شد پوپولیسم در واقع نقد سرمایه دارانه سرمایه داری و نه يك نقد رادیکال مبتنی بر حقوق انسانی و دیدیم که چگونه در چنین حکومت هایی در حالی که راهی جز باز تولید مناسبات سرمایه داری وجود ندارد، در برابر نظم سرمایه دارانه جهانی مقاومت می کند و باعث تولید کشمکش های سیاسی در عرصه بین المللی می شود. هم چنین بیان شد که يك حکومت پوپولیستی به دو گروه در نظر متضاد اما متحد در عمل، پولاریزه می شود و در واقع بقا و استواری چنین حکومتی فقط با وجود منازعات داخلی بین دو گروه سیاسی کشور و فراز و فرود آن ها در صحنه سیاسی و عرض اندام در مقابل امپریالیسم امکان پذیر است.

اما آخرین مطلب اینست که در میان یاوه های دموکراسی خواهانه آمریکا و متحدانش و در مقابل دولت ایران اپوزسیون کجا ایستاده است؟

با توجه به این نکته که گرچه جنبش پوپولیستی يك آلترناتیو اجتماعی نیست، اما به دلیل عدم وجود آلترناتیو اجتماعی مستقل، مردم تا رسیدن به آگاهی و سازمان دهی طبقه کارگر، زیر علم یکی از دو گروه جنبش پوپولیستی سینه خواهند زد و حتی سایر گروهها و سازمان ها (چه پوزیسیون و چه اپوزیسیون) که در پی همراه کردن مردم با خود هستند، از این منظر که ممکن است با انجام رفتارهای اپورتونیستی و فرصت طلبانه و نشستن در کمین قدرت، در یکی از دو گروه اصلی فضای سیاسی کشور حل شوند، تهدید می شوند. به طور مثال هم اکنون شاهد آن هستیم که ناسیونالیست های افراطی راست، با شنیدن شعارهای ملی گرایانه احمدی نژاد دنباله روی وی و متحدانش شدند اما

گویی از درك این نکته که احمدی نژاد در سرایشی نزول سیاسی افتاده است، عاجزند و شاید هم این اشتباه آنان تنها يك اشتباه ذهنی نباشد بلکه منافع عینی آنها در چنین موضع گیری نمود پیدا می کند (که این بحث در این مقال نمی گنجد و بحث های بسیار مفصلی پیرامون تحلیل فضای ذهنی و منافع عینی گروهها را می طلبد). گروه دیگری از ناسیونالیست های لیبرال هم چنان شعار سرنگونی حکومت ایران را با استفاده از امکانات و ثروت های غرب و مشخصا آمریکا را فریاد می زنند و با این موضع گیری، آن ها وارد اردوگاه آمریکا و ناتو می شوند اما عجز گروه های مختلف از درك موقعیت فعلی فقط مختص گروههای راست نمی باشد. موضع گیری گروههای مختلف چپ بعضا کاملا متفاوت است، و حتی در برخی موارد شاهد موضع گیری های غیر مارکسیستی از سوی آنان هستیم به طور مثال یکی از این گروهها معتقد است شکست و نزول احمدی نژاد در واقع شکست بورژوازی در ایران است و در ادامه این تحلیل مضحك گرایشات ناسیونالیستی از خود بروز می دهد و چنین می نماید که علاقه مند است در صف گروههای چپ ناسیونالیست قرار گیرد. این موضع گیری های یاوه گونه و احمقانه در مقایسه با رفتار اپورتونیستی حزب توده در برهه های مختلف تاریخ ایران بسیار خردمندانه محسوب می شود بار دیگر تاکید می کنم که در این تحلیل های نه تنها اشتباه، بلکه متناقض با تفکرات سوسیالیسم رادیکال کارگری، ممکن است نه از فضای ذهنی، بلکه از شرایط و منافع عینی گروهها نتیجه شود.

به هر حال در این شرایط تنها راه برون رفت از این اوضاع غیر انسانی جهان و مقابله با امپریالیسم و حل نشدن در نظم سرمایه دارانه جهان ارائه نقد رادیکال از منظر طبقه کارگر و سازماندهی طبقه کارگر خواهد بود. باید به این نکته ایمان بیاوریم که هیچ نقدی جز نقد رادیکال و هیچ حکومتی جز حکومت کارگری توان مقابله با رفتارهای غیر انسانی و از خود بیگانه شده ی سرمایه داری مبتنی بر لیبرالیسم را نخواهد داشت. تنها يك حکومت کارگری است که با نفی خود موفق به نفی تمام از خود بیگانگی های انسان و مناسبات غیر انسانی حاکم بر جهان خواهد شد.//

## نگرش دیالکتیکی به فرم سینمایی

### یعقوب رأفتی

گفته معتقد بود که در طبیعت هیچ چیز تنها و مجرد نیست، بلکه هر چیز با قبل از خود، در کنار خود، زیر خود و سوی خود در ارتباط است. این گفته ی او نظیر اعتقادات مارکس و انگلس است که اظهار می کرد، سلسله ی دیالکتیک فقط تکثیر و نمایش دوباره ی جریان دیالکتیکی (ماده) و وقایع و حوادث ظاهری جریان است. پس نمایش سلسله ی دیالکتیک اشیاء در مغز، در نکوین مجرد، در مراحل تفکر، روش های دیالکتیکی تفکر را نتیجه می دهد: ماتریالیسم، دیالکتیک، فلسفه. نمایش (سلسله ی از اشیا) وقتی که تکوین عینی است، وقتی شکل پیدا می کند هنر را نتیجه می دهد. بنیاد این فلسفه، برداشتی دینامیکی از این اشیاست.

وجود؛ تحول دائمی و پیوسته ای است، که نتیجه ی عمل و با تاثیر متقابل دو چیز متضاد بر یکدیگر است. از نظر دیالکتیکی هنر همواره به اقتضای اصولش برخورد است. عالی ترین شکل برخورد هنری در فیلم مشاهده می شود. از نظر دیالکتیکی تصویر و مونتاژ عناصر اصلی سینما هستند. مونتاژ (به مفهومی مانند مونتاژ ماشین یا کالا) توسط سینمای شوروی در حکم رگ و پی سینما معرفی و استفاده گردید. جنبش مونتاژ در روسیه با ملی شدن صنعت سینما در دهه ی 20، فعالیت خود را آغاز کرد. علاقه و اعتقاد شدید لنین به سینما که به نظرش "مهمترین هنر" در میان سایر هنرها بود و همچنین نگرش خاص سرگئی ایزنشتین (که مهمترین نظریه پرداز جنبش مونتاژ محسوب می شود) در کنار وسولد پودوفکین، یو کوله شف و لئونید تراوبرگ در دهه ی 1920 سینمای آوانگارد شوروی را در کل دنیا مطرح ساخت.

از نظر ایزنشتاین مونتاژ به تدوین یا حتی به هنر کنستراکتیویستی به طور کلی محدود نبود بلکه مونتاژ به صورت اصل خلاقه ای در نمایش، شعرو موسیقی یافتنی است. مونتاژ به مفهوم تصادم و برخورد باعث ایجاد حس هنری می شود. مونتاژ بیننده را وادار می کند برخورد عناصر را احساس کنند و در ذهن خود مفهوم تازه ای بیافرینند. از این مفهوم در هنر موسیقی در قالب "کنترپوان" استفاده می شود. در واقع سینما هنری است که از دو ترکیب کونترپوان یعنی کنترپوان فضایی هنر گرافیک و کنترپوان زمانی موسیقی و صدا تشکیل یافته است. پس چیزی که مختص سینما است کنترپوان بصری است.

از نظر آیزنشتاین سینما نه تنها تمام دستاوردهای تاریخ هنر و تجربه ی کلی بشر را به ارث برده، بلکه آن را دگرگون هم کرده است. تفکر او به نوعی چند فرهنگی بود. افکارش تمایلی به مجسمه سازی آفریقایی، تئاتر کابوکی ژاپن، سایه بازی های چینی، نظام زیبایی شناسی راسای هندی و هنرهای بومی آمریکا نشان می داد. آیزنشتاین به دیالکتیک هگلی ابعادی زیبایی شناختی بخشید و به تضاد دیالکتیکی دینامیک و حرکت بخشید. آیزنشتاین از دیالکتیک به بهترین نحو در فرمالیسم آثار سینمایی خود بهره برد.

ژیگاورتوف، از جنبه های فراوان، تندرو تر از آیزنشتاین بود. (ژان لوک گدار در اواخر دهه ی 60 با ژان پی یر گورن، گروهی به نام ژیگاورتوف تشکیل دادند) گدار ورتوف را که از جنبه ی سیاسی و فرمی تندروتر بود بر آیزنشتاین تجدیدنظرطلب ترجیح می داد. از نظر ورتوف مونتاژ به کل فرآیند فیلم سایه می افکند. مونتاژ حین مشاهده، پس از مشاهده، طی فیلم برداری، پس از فیلم برداری، هنگام تدوین و مونتاژ نهایی حضور دارد.

بیانیه ی سینما-چشم ورتوف بسیار مشهور است: "من سینما/چشم هستم. چشمی مکانیکی هستم. به عنوان یک ماشین، دنیا را به صورتی نشانان می دهم که تنها خودم می بینم. اکنون و همیشه خودم را از سکون انسانی می رهانم. من در حرکت دائمی هستم. به اشیاء نزدیک می شوم و سپس دور می شوم. به زیر اشیاء می روم، از آن ها بالا می روم. با سرعتی همچون اسبی که چهارنعل می تازد به پیش می روم. با سرعت تمام به میان جمعیت می روم" به اعتقاد ورتوف، تدوین می تواند انسان را "کامل تر از حضرت آدم" ترکیب کند. ولی بدبختانه ساختارهای اجتماعی حاکم بر دنیا مانع می شود تا سینما به امکانات بالقوه ی خود دست یابد. دوربین با بداقبالی مواجه شد. در زمانی اختراع شد که تمام کشورهای دنیا سرمایه سالار بودند. مطابق افکر جهنمی بورژوایی این اسباب بازی جدیدی برای سرگرم کردن توده ها یا مهم تر از آن انحراف توجه کارگران از مبارزه با کارفرمایان و بورژوازی است. ورتوف نبرد بلشویکی علیه تزار را با مقابله سینما-چشم علیه نظام سرمایه سالار هالیوود مقایسه می کند. او داعیه ی سرنگونی شاهان و ملکه های جاودانی پرده ی سینما و حضور آدم های عادی، ناپایدار، هنگام زندگی واقعی و انجام کارهای روزمره را دارد. نظریات آیزنشتاین و ورتوف در سطح جهانی تاثیرگذار بوده است. مطابق دیدگاه رژیم استالینی، تفاوت هایی که بین این نظریه ی پردازان مونتاژ وجود داشت اندک بود. چون از سال 1925 به بعد تمامی آن ها دچار گرفتاری های سیاسی شدند. در آن زمان "رنالیسم سوسیالیستی" از سوی حزب کمونیست شوروی به عنوان گرایش زیبایی شناسانه ی رسمی اعلام شد و این نظریه پردازان به دلیل آرمان گرایی، فرمالیسم و نخبه گرایی مورد انتقاد قرار گرفتند.

## خستگی (داستان کوتاه)

اویس عزیز پور

ساعت 12 شب است. می خواهم بنویسم. چرا می نویسم، نمی دانم. فقط احساس می کنم وقتی می نویسم آسوده ترم. نوشتن مثل درد دل کردن با کاغذهای سفید است. من و کاغذ های بیچاره یک آینده مختوم داریم و آن سطل آشغالی است. برای همین احساس می کنم دارم با کاغذ ها درد و دل می کنم. شاید هم بی خوابی به سرم زده که نشسته ام این مزخرفات را سر هم می کنم. سعی می کنم به یاد بیاورم. تک تک ساعت شنیده می شود. دیروز را هم که مثل یکی از همین تیک تاک ها شنیده شد به یاد می آورم. خنده ام می گیرد. زندگی دانشجویی! این همان چیزی بود که پشت کنکور برایش دست و پا می زدیم. یک زندگی منظم در سیستمی آشوبناک که هیچ مؤلفه اش شناخته نشده. دیروز کلاس ساعت 7.5 را نرفتم. اغلب شبها ما محکومین خوابگاه تا دیروقت بیداریم. غذاهای خوابگاه و دانشگاه هم بد جور به مذاقمان سازگار می آید. آنگونه که وقتی مشکل گوارشی نداریم احساس می کنیم دچار بیماری شده ایم. غذا درست کردن دیگر انتخابی از روی حماقت محض است. احمقی که این انتخاب را از روی نبوغ شریفی اش که توی رگهایش جریان دارد، کنار بگذارد، در نهایت وقتی برای هزار تا بدبختی خودش پیدا خواهد کرد. کلاس بعدی ام ساعت 9 بود. همان کلاسی که اغلب در آن حاضر هستم. تنها به این علت که استادش حضور غیاب می کند. به کلاس که می رسم استاد هم همراه من وارد کلاس می شود. خنده دار ترین و مسخره ترین تکه زندگی ام دوباره تکرار می شود. استاد کتاب را روی برگه های خود نوشته است. برگه ها را روی تخته سیاه می نویسد. حتی شکل ها هم مثل شکل های کتابند. و بعد دانشجوها شروع می کنند از روی تخته سیاه نوشتن و برگه های بی نوای A4 را سیاه کردن. ابتدایی ترین شکل چاپ که در زمان ابن سینا مرسوم بوده هم فکر کنم همین روش بوده است. با این تفاوت که دانشجوهای بیچاره پولی بابت کارشان دریافت نمی کنند که هیچ، در نهایت می روند همان کتاب را خریداری می کنند. من و چند نفر دیگر ته کلاس ترجیح می دهیم دست هایمان را بی خودی خسته نکنیم. تنها به این خاطر که قبلا نگاهی به کتاب انداخته ایم. بقیه گوش می کنند، ولی من حتی گوش هم نمی دهم. خسته تر از آن هستم که به حرفهای کش دار استاد گوش دهم. بهتر است خودم کتاب را بخوانم. البته اگر در نهایت بخوانم. از کلاس که بیرون می آیم به طرف آسانسوری می روم که طبق معمول خراب است. پس باید پله ها را انتخاب کنم. گزینه که همیشه انتخاب شده است.

اینجاست که آدم به جبر ماده در پیدایش آفرینش ایمان پیدا می کند. طبقه ها پر است از بوهای مطبوع آزمایشگاه ها. ریه هایم را از ابدیت پر و خالی می کنم. همانطور که سهراب گفته. و با خود به این فکر می کنم که اگر دانشجوی شیمی با لذت  $H_2S$  و  $PH_3$  و ... استنشاق نکند نمی تواند به شیمی عشق بورزد. طبقه چهار که می رسم خستگی ام را در چهره استادها هم می بینم. همه خسته اند. خستگی، خستگی و باز هم خستگی. آزمایشگاه تشکیل می شود و در حالی که ریه هایم از مواد سمی پر می شود، عینک می گذارم و دستکش می پوشم. اگر این کار را نکنم سلامتی ام به خطر نمی افتد، چون قبلا آن را از دست داده ام. ولی نمره کم می شود. این را آخرین بار خود استاد گفت و گفت که بسیار هم جدی است. یک نمره از نمره کل و البته دانشجوی شریف برای نمره حاضر است حتی جان فشانی کند. چه برسد به حفظ سلامتی! بعد از اینکه آسپزیمان در آزمایشگاه تمام می شود، یادم می آید که هنوز نهار نخورده ام. ساعت 4 است. البته رغبتی هم ندارم. سلف غذایش تمام شده است. البته خدا را شکر که تمام شد. و بوفه هم، نه بهتر است فکر نکنم. راحت ترم. به سمت بوفه می روم. همه در این دانشگاه همدیگر را می بینند. ولی همه با هم غریبه اند. با چند نفر سلام و علیکی می کنیم. ولی چیزی عوض نمی شود. آنها هم غریبه اند. همه سرشان شلوغ است. به بوفه که می رسم، دوباره همان سؤال برایم مطرح می شود. آیا من واقعا گرسنه ام. نمی دانم. ولی اشتها ندارم. اصلا اینکه چه خورده ام هم یادم نمی آید. آیا اصلا غذایی خوردم یا فقط چای بود و کیک؟ مهم نیست. چون باید به کلاس حل تمرین برسم. کلاس های حل تمرین از همه با نمک ترند. استاد حل تمرین تعدادی سؤال به دانشجویها می دهد. یکی از دانشجویها آنها را حل می کند. بقیه از روی او برای گسترش علم چاپ می کنند. بعد چندین نسخه از جواب تمرین ها به استاد تحویل داده می شود. خنده دار تر این است که او هم وقتی تمرینها را می گیرد، نیشخندی از روی زیرکی روی لبهایش است. یعنی من میدونم خودت حل نکردی! اگر تو این بازی شرکت نکنم، نمره حل تمرین میپره. اکثرا بازی نمی کنم و نمره هم خوب نمی گیرم. حوصله اش را ندارم. در راه کلاس دستگاه زبان بسته کپی را می بینم که همچنان کار می کند و برگه های سفیدی که چاپ می شود. من و این کاغذها یک آینده مختوم داریم. هر دو تامون سیاه می شویم. بعد میفرستنمون آشغال دونی. خسته ام. تا خوابگاه باید پیاده بروم. تا طرشت 15 دقیقه راه است. مسیری که در آن همیشه با ماشین ها و درخت های وسط خیابان و کوچه های پیچ در پیچ و معتاد ها و گاهی اوقات با روضه خوانی هایی مواجه می شویم. در این مسیر همه در حال بوغ زدن هستند. خستگی ام چند برابر می شود. اصلا به یاد نمی آورم کسی هم همراهم بوده یا نه. ولی این بار انتخابی عجیب می کنم. وقتی به خوابگاه که مثل زندان است می رسم احساس آسودگی می کنم. من زندانم را خودم انتخاب و برایش تلاش کرده ام. با تمام خستگی ام به اتاق پنج نفریمان که می رسم آن احساس آسودگی از بین می رود. می فهمم امشب هم باید تا چند ساعت بعد از نصفه شب بیدار بمانم.

گزارش کار، تمرین، کوییز و امتحان میان ترم هفته بعد. خسته ام ولی خنده ام می گیرد. با تمام سر و صدای اتاق به خواب می روم. چیزی که آموخته ام باید دوستش بدارم، خستگی، خستگی و باز هم خستگی. حالا که بیدار شده ام ذهنم ساکت است. بهتر است بگویم بهت زده است. کمی هم احساس می کنم معده ام درد گرفته. غذا روی شویفاژ قرمه سبزی خوابگاه است. بهتر است به آن فکر نکنم. بعد از این همه ساعت آن قدر تغییر شکل داده که نمی شود میل کرد. آیا چیزی هست که باید به یاد بیاورم؟ آیا کاری هست که باید انجام دهم؟ نمی دانم. سیگارم را روشن می کنم. شروع می کنم به نوشتن. شاید برای کسانی که فکر می کنند شریف نخبه پرور است، می نویسم. شاید هم به واقع نخبه هستیم و خودمان خبر نداریم! آری! حالا که فکر می کنم می بینم که نخبه ایم. ما یاد می گیریم چه طور در یک سیستم آشوبناک منظم و مرتب باشیم و زندگی مان یک زندگی آرام سینوسی باشد. با برگ سفید سیاه شده احساس همدردی می کنم. الان ساعت 12.5 است. یک سیگار دیگر روشن می کنم.

## شعر

### اویس عزیز پور

تک تک

صدایش را می شنوم

کوتاه و شمرده سخن می گوید

چونان که نسیم در گوش شاخساران نجوا می کند

یا که ساعتی

با تک تکی آرام و متداوم

و همانگونه که باران نغمه های کوچک عشقش را

بر صورتم حکاکی می کند

او از اندوهناک مرده شهر را

بر ذهنم می نگارد

زمان قدم های کوتاه مرا می شناسد

مرا گریزی نیست

گوش بسپار

تو نیز می شنوی

تو را رهایی نیست  
و بین چگونه در گلی پنجره ها بغض رهایی نفس می کشد  
کنج اتاق ها را بنگر  
گویی کسی صورتمان را به شکل تنهایی تراشیده است  
گویی کسی که دستش به خون لاشه ها آلوده است  
پنجره را هماره بسته نگاه می دارد  
برخیز  
قدم هایت را  
با نسیمی که از کنار پنجره ات می گذرد  
موزون کن  
و گرنه تو را از کنج اتاقک ذهنت  
رهایی نسیت  
زمان قدمهای کوتاه مرا می شناسد  
بهار اندوه های کوچک مرا به یاد خواهد آورد  
و آن هنگام که درختان چهره خویش را به نغمه شکوفه ها می شویند  
طنین آوازی که با گوش های من آشناست  
قلب زمین را به وجد خواهد آورد  
ما را با بهار پیمانی است  
ما را با سپیده دم میعاد است

\*\*\*